



صفحه ۲۰

حضور و توسعه یک
بديل اقتصادی
اجتماعی در آمریکای
لاتین



صفحه ۲۰

تبار شناسی و
کالبد شکافی جناح
نومحافظه کاران
حاکم در رژیم بوش



صفحه ۲۰

توطئه‌های
امپریالیستی -
صهیونیستی
در خاورمیانه

موج سرکوب و مبارزه‌ی متحدانه!

وضعیت سلامتی محمود صالحی، فعال کارگری مبارز سقر در زندان سنندج روز به روز وخیم‌تر می شود و دست اندرکاران رژیم، اس اس وار خم به ابرو نمی آورند! مافیای اطلاعاتی در روز روشن و در برابر چشمان حیرت زده‌ی مردم منصوراسالو را می دزدند و دستگاه انتظامی هم اظهار "بی اطلاعی" می کند تا بالاخره معلوم می شود که به زندان اوین منتقل شده است بدون اینکه معلوم کنند جرمش چیست!!

بیش از ۲ ماه است که ۸ تن از دانش‌جویان پلی تکنیک در زیر شکنجه‌ی جلادان حاکم قرار دارند و ۳۲۰۰ نفر از دانش‌جویان پلی تکنیک با امضای توماری درمقابل موج

بقیه در صفحه هفتم

درک یک‌جانبه از امپریالیسم!

ویژه پس از شروع جنگ عراق و ایران تا به امروز، التقاطگری نظری و متعاقب آن موضع‌گیریهای سیاسی گوناگون و بعضاً کاملاً متضادی را در میان نیروهای سیاسی، دامن زده است.

باتوجه به حرکت جهانی انحصارات فراملی سرمایه در تحقق تمرکزی جهانی و در پی آن ایجاد امپراتوری جهانی سرمایه و مقاومت مشخصی که در برابر این توسعه طلبی نه تنها توسط سرمایه های متوسط و کوچک کشورهای پیرامونی، بلکه حتا توسط قطبهای سرمایه فراملی و انحصارات امپریالیستی ملی، جریان می‌یابد و به صورت کش‌مکش‌هایی در نهادهای بین‌المللی

بقیه در صفحه دوم

روابط دیپلماتیک حسنه بین دولتهای کوبا، ونزوئلا و اخیراً نیکاراگوآ با دولت جمهوری اسلامی ایران - کشورهایی که به عنوان ضدامپریالیست و با گرایشات چپ شناخته شده‌اند - و با دولت ایران در ضدیت با سلطه‌طلبی آمریکا تا حدی وجه مشترکی دارند، نه تنها جناح راست بورژوازی ایران را به مبارزه‌ی سیاسی - پورنوگرافیک علیه این روابط کشانده(رجوع شود به سایت بازتاب در رابطه با عمل‌کرد سفارت ونزوئلا در تهران) که می تواند به حوادث ناگواری کشانده شود، بلکه ندیدن اختلاف منافع نظامهای سرمایه‌داری عقب افتاده با نظامهای انحصارات فراملی با یکدیگر از یک سو و تضادهای ناشی از این منافع از سوی دیگر، در ۲۸ سال اخیر و به

در تدارک بروز جنگ!

حکومتی که ۲۸ سال پیش توسط خمینی، با تزویر و فریب توده ها، بنیان نهاده شد و با مشت آهنین به سرکوب تمام حقوق اولیه‌ی انسانی تا به حال ادامه داده، وارد مرحله نوینی از وجود ضد بشری خویش می گردد.

شواهد و قرائن گواه است رژیم اسلامی، پس از یک دوره طولانی مذاکرات و وقت‌گذرانی در ارتباط با تلاش اش برای دست‌یابی به انرژی هسته ای و سلاح اتمی، به آخر خط نزدیک می گردد. رژیم اسلامی که پایه های حکومت اش

بقیه در صفحه شانزده

اعدام روشی تروریستی است!

بدوی اجرای عدالت در جوامع گذشته‌ی انسانی بوده و مذهب و سنت، دست در دست یک دیگر، جرم مسائلی نظیر : خدانشناسی، هم خوابه‌گی با غیر و درخارج از زناشویی، دفاع از شرف و ناموس و امثالهم را، اعدام دانسته‌اند.

گرچه در طول تاریخ متفکران انسان دوست با بیان مطالبی نظیر " در عفو لذتی است که در انتقام نیست"، "من بدکنم و تو بد مکافات دهی - پس فرق میان من و تو چیست بگو؟" یا " چو عضوی به درد آورد روزگار - دگر عضوها را نماند قرار" و غیره به

بقیه در صفحه پنجم

طی تاریخ جوامع طبقاتی تا به امروز، چنین وانمود شده است که مجازات اعدام طبق قوانین موجود، اجرای عدالت در عرصه‌ی قضائی است تا ساکنان هر جامعه‌ای از حرکات ضدانسانی و بد آگاه شده و جامعه سلامت بیشتری پیدا کند.

صرف‌نظر از این که این قوانین اساساً حافظ منافع طبقات استثمارگر حاکم بوده‌اند و مجازات ارتکاب کننده‌گان "جرم" نیز از دیدگاه آنها تنظیم شده است و نه از دید محکومان و استثمارشونده‌گان؛ اما بنیاد چنین عکس‌العملی ایجاد ترس و عادی جلوه دادن انتقام‌گیری است که شکل بسیار

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است!

درک یک جانبه ... بقیه از صفحه اول

نظیر سازمان ملل متحد، سازمان جهانی تجارت، کنفرانسهای جهانی در داووس یا در مورد محیط زیست، گروه جی ۸ و غیره خود را بروز می دهد، برخورد به مقوله‌ی امپریالیسم و ضد امپریالیسم، در پرتو کمونیسم علمی، را ضروری ساخته است. بدون پایان دادن به این التقاط ها، اتخاذ سیاست و تاکتیکهای درست مبارزه علیه نظام جهانی سرمایه‌داری، ممکن نیست.

در مبارزه‌ی طبقاتی، آن چه که شرط پیروزی است تحلیل مشخص درست از تضادهای مشخص، تشخیص دوست و دشمن، دشمن عمده از دشمن فرعی و دوستان استراتژیک از دوستان موقتی و ناپایدار و تلاش برای حل تضاد عمده در هر برهه از رشد تضادها است. هرگونه سهل انگاری در این مورد صدمات سختی به رشد مبارزات پرولتاریا در سطح جهانی، منطقه‌ای و کشوری می زند. انقلاب کردن جزئی از علم مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا است با تاکتیکها و استراتژیهای مشخص خود، و نه عام گونیهایی که صرفاً جنبه‌ی آموزشی دارند و نه عملی. لذا با آن نمی توان سرسری برخورد نمود. برخوردی مکتبی به تضادهای طبقاتی، تحلیلهای طبقاتی را به حد بحثهای آکادمیک تنزل داده و اتخاذ سیاست درست پرولتاری را ناممکن می سازد و کمونیستها را به بی عملی و یا ماجراجویی می کشاند.

امپریالیسم چیست ؟

امپریالیسم گرایش نظری و عملی به سلطه طلبی به خصوص توسط دولتهایی است که امپراتوری طلب هستند و قصد گسترش سلطه‌ی خود بر دیگر کشورها را دارند. این گرایش که اساساً از سلطه طلبی طبقاتی استثمارگران سرچشمه می‌گیرد در طول تاریخ پیوسته وجود داشته و امپراتوریهای قدیم چین، ایران، یونان، روم، حکومت اسلامی بغداد، عثمانی، انگلیس فرانسه، روسیه و غیره از آن جمله‌اند و سلطه‌ی برخی از این امپراتوری‌ها نظیر انگلیس حتی تا قرن نوزدهم تا بدان حد بود که " آفتاب هیچ‌گاه در آن امپراتوری غروب نمی‌کرد!". به‌خودی خود پیدا است که تحقق دیدگاه امپریالیستی و سلطه گرائی مستلزم داشتن توان مادی برای تحقق آن است. در دورانهای ماقبل سرمایه‌داری، این توان مادی را دولتهای برده دار و فئودال

از طریق تجاوز به کشورهای ضعیف هم‌جواری و غارت و چپاول دست‌رنج مردم آن کشورها به دست می‌آوردند و با تکیه به این امکانات مادی، نیروی نظامی خود را تقویت کرده و شرایط را برای تجاوز و گسترش بعدی سرزمینهای امپراتوری، فراهم می‌ساختند. اما محدودیتهای تکنیکی و رقابت امپراتوریهای موجود و جنگهای بین آنها از یک سو و مقاومت و مبارزات مردم سرزمینهای مورد تجاوز قرار گرفته از سوی دیگر، دو عامل مهم در عدم پیشروی و گسترش امپراتوریهای کهن در سطحی جهانی بودند.

با توسعه‌ی مناسبات سرمایه‌داری در چند قرن اخیر و رشد علوم و فنون که به تکامل سلاحهای جنگی و ارتباطاتی انجامیدند (نظیر رشد صنعت کشتی رانی، ایجاد خطوط راه آهن، صنعت هواپیما سازی و تولید سلاحهای کشتار جمعی)، همراه با خصلت جهان گسترده‌ی سرمایه، سیاست تجاوز و غارتگری و مستعمره سازی و سلطه طلبی در ابعادی به مراتب وسیع تر و در مدت‌های کوتاه‌تر زمانی، شدت بیشتری یافت و بر ابعاد مقاومت و مبارزه در برابر متجاوزان استعمارگر نیز افزوده شد.

در ربع پایانی قرن نوزدهم، با انباشت سرمایه و تمرکز تولید و به وجود آمدن اتحادیه‌های انحصاری غول پیکر سرمایه داران جهت در اختیار گرفتن منابع مواد خام جهان و تفوق سرمایه‌ی مالی بر سرمایه صنعتی، عصر رقابت آزاد سرمایه‌ها در کشورهای پیش رفته‌ی سرمایه‌داری اروپا و آمریکا و آسیا پایان گرفت و عصر رقابت انحصارات سرمایه برای به زیر سلطه‌ی خود کشاندن ملل جهان در سطحی به مراتب جهانی‌تر از گذشته، آغاز شد. لنین این عصر جدید را عصر امپریالیسم نامید که تقریباً هم زاد قرن بیستم بود. لنین خصوصیت سیاسی امپریالیسم را چنین تحلیل نمود :

" امپریالیسم عبارت است از عصر سرمایه‌ی مالی و انحصارهایی که در همه جا با کوششهایی توأم است که هدف آن آزادی نبوده بلکه احراز سیادت می‌باشد. نتیجه‌ی این تمایلات در این جا هم عبارت است از بسط ارتجاع در همه‌ی جهات علارغم وجود هرگونه نظام سیاسی و نیز منتهای حدت تضادها، ستمگری ملی و کوشش برای الحاق اراضی دیگران، یعنی کوشش برای نقض استقلال ملی دیگران (زیرا الحاق اراضی دیگران چیزی نیست جز نقض حق ملل

در تعیین سرنوشت خویش) نیز شدت خاصی می‌یابد." (امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله‌ی سرمایه‌داری - آثار منتخب در یک جلد - ص ۴۳۷)

بر اساس آن چه که گذشت، امپریالیسم در عرصه‌ی سیاسی نقض حقوق ملل جهان در تعیین سرنوشت خویش و کشاندن آنها به زیر سلطه‌ی خویش را مدنظر دارد، لذا توسعه طلب است و در عرصه‌ی اقتصادی تمرکز یابی حداکثر ممکن سرمایه و نهایتاً تحقق امپراتوری جهانی سرمایه را پیش می‌برد. طبعاً این دو خصوصیت مکمل یکدیگرند: توسعه‌ی سیاسی و سلطه‌گری در خدمت تقویت اقتصاد انحصارات امپریالیستی است و قدرت اقتصادی در خدمت توسعه طلبی سیاسی. برای تحقق این دیدگاه بورژوازی لحظه‌ای از مبارزه و رقابت با دیگر بورژوازی‌ها دست بر نمی‌دارد (رجوع شود به مانیفست حزب کمونیست).

ضدامپریالیسم چیست ؟

با توجه به تعریف امپریالیسم، می‌توان در هر دوی این زمینه‌های اساسی سیاسی و اقتصادی با امپریالیسم به مخالفت و مبارزه پرداخت و ضد امپریالیست بود. اما به مصداق: " هر گردی گردو نیست" هر مخالفتی از جانب بورژوازی با امپریالیسم، به معنای خواست نابودی نظام سرمایه‌داری فراملی امپریالیستی و کلاً نظام سرمایه‌داری نمی‌باشد، بلکه مخالفت و مبارزه‌ای است برای حفظ منافع خویش!

از جمله این که بورژوازی کشورهای پیرامونی برای تامین منافع خود از نظر تاریخی در این کشورها به دو دسته تقسیم شد. دسته‌ای که روش کمپرادوری را در پیش گرفت و منافع خود را از طریق وابستگی به امپریالیسم به روشی دلالی حفاظت نمود و دسته‌ی دیگر حفظ منافع خود را در دفاع مشروط از منافع ملی و صنایع ملی دنبال کرد. ولی به دلیل ضعف توان مادی، بورژوازی ملی نتوانست در رقابت با سرمایه‌های انحصاری و دولتهای امپریالیستی مبارزه‌ی استواری را پیش ببرد و لذا خصلت دوگانه‌ای یافت. این بورژوازی زمانی که توانست در راس جنبشهای توده‌ای ضد سلطه طلبی و استقلال خواهانه قرار بگیرد، تدریجاً معینی با امپریالیسم مبارزه نمود و زمانی دیگر، به علت رشد مبارزات توده‌ای ضد سرمایه‌داری، برای

از دست ندادن موقعیت خودش به سازش با و یا تسلیم به امپریالیسم،

دست امپریالیستها و صهیونیستها از دخالت در امور مردم خاورمیانه کوتاه !

کشانده شد.

تاریخ کشورخودمان گواه صادقی برای مدعا است. بورژوازی ملی ایران در راس جنبش ضد استعماری مردم توانست صنعت نفت را ملی کرده و به قرارداد استعماری انگلیس و ایران در مورد استخراج نفت، نقطه‌ی پایانی بگذارد. اما رهبری این بورژوازی به هنگام بروز کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از ایستادگی در برابر آن، از ترس رادیکال شدن جنبش توده‌ای، امتناع ورزید. تاریخ قرن بیستم مملو از مقاومت و مبارزه ی بورژوازی متوسط (با توجه به خصلت دوگانه‌اش) و خرده بورژوازی کشورهای پیرامونی، هم راه با کارگران و زحمت کشان علیه مداخلات امپریالیستی در این کشورها، بوده است.

اما به این واقعیت آشکار از طرف برخی از نیروهای سیاسی به ظاهر چپ احترام گذاشته نمی‌شود:

برخی براساس این که نظام سرمایه‌داری براستثمار کارمزدی بنا شده است و سرمایه‌داران چه بزرگ، چه متوسط و چه کوچک چون به انباشت سرمایه از طریق استثمار کارگران در سطوح مختلف مشغولند، منافع مشترکی دارند و آنها را از یک قماش می‌دانند.

این دیدگاه یک جانبه، از دوخصلت اساسی سرمایه: انباشت و رقابت، فقط به جنبه‌ی انباشت توجه داشته و رقابت سرمایه‌ها را جهت مقهورکردن رقبا و کسب موقعیت سرکرده گرایانه در اداره‌ی کشور و یا جهان، نادیده می‌گیرد. از همین لغزش نظری ادعای "بورژوازی ملی افسانه است" برمی‌خیزد که دامن‌گیر بخشی از مدعیان کمونیست در ایران بوده است. اگر این استدلال را قدری به افراط ببریم می‌توان به آنجا رسید که خرده بورژوازی نیز به دلیل استثمارگری و حرص افسارگسیخته‌اش در ارتقاء موقعیت اجتماعی و سرمایه‌اش ولو کوچک، از بورژوازی هم بدتر بوده و لذا "خرده بورژوازی هم افسانه است!" که در جمله‌ی "بورژوازی، بورژوازی است" خلاصه می‌شود. درحالی که اگر دست از تحلیل اکونومیستی برداشته و جانب رقابت سرمایه‌ها را در هرکشور و جهان در نظر بگیریم و تلاش سرمایه‌های بزرگ را برای کشاندن سرمایه‌های متوسط و کوچک به‌زیر سلطه‌ی خود و متقابلاً مقاومت و مبارزه‌ی این سرمایه‌ها برای حفظ استقلال خود تا درجه‌ی معینی و ممانعت از این که سرمایه‌های بزرگ به حیله‌ی نفوذ آنها تماماً وارد شوند، ملاحظه کنیم، آن وقت در برخورد به نظام سرمایه‌داری،

تمام تضادهای موجود در آن را دیده و می‌توانیم از این تضادها درجهت رشد مبارزات کارگران و زحمت کشان سود بجوئیم.

نادیده انگاشتن رقابت سرمایه‌ها تا به آن حد خطرناک است که حتا تضادهای بین کشورها و انحصارات امپریالیستی را هم به این اعتبار می‌توان نفی کرده و تا آنجا پیش برد که برای بروز دوجنگ جهانی اول و دوم هم دلایلی تراشد نظیر این که "روح نا آرام و خودپسندانه‌ی آلمانها و نژادپرستی آنها باعث بروز این دو جنگ شد و غیره!!! وقتی که همین امروز ما شاهد آن هستیم که بین انحصارات فراملی و قطبهای امپریالیستی رقابت برسر دست گذاشتن بر منابع ثروت، بازارها و انرژی کشورهای پیرامونی به شدت جریان دارد؛ وقتی که ما شاهد هستیم که بخشی از بورژوازی و خرده بورژوازی کشورهای پیرامونی برای اختصاص دادن ثروتها و منابع این کشورها و استثمار نیروی کار ارزان آنها برای خود، با توجه به ضعف و دچار شدن امپریالیسم به بحران درازمدت، در برابر مداخلات نظامی و غیرنظامی آن، می‌ایستند؛ پس روشن است که تضادهائی درون نظام سرمایه‌داری و مابین سرمایه‌داران موجودند و می‌توان از این تضادها در خدمت پیش برد انقلاب پرولتاریائی سود جست. برخورد افراط گرایانه و انتزاعی به مقوله‌ی نظام سرمایه‌داری بدانجا ختم شده است که اولاً مقوله‌ی امپریالیسم از ادبیات سیاسی برخی از نیروهای به‌ظاهر چپ کنار گذاشته می‌شود و جنگهایی که در خاورمیانه و شاخ آفریقا و غیره جریان دارد را تحت عنوان تضاد جهان سرمایه‌داری با "اسلام سیاسی" و یا با "تروریسم"، تعریف می‌شود. نظری که در واقعیت امر در زرادخانه‌ی نظری پنتاگون ضرب شده، به جهانیان صادرگشته و برخی از چپهای ماهم آن را تکرار می‌کنند.

جالب این که اکونومیسم ناب و خالص که تضادهای درون خود بورژوازی را نفی می‌کند، گاهی از ایده‌آلیسم نظری سردرمی‌آورد و جنگها را نه ناشی از تضادمنافع مادی، بلکه نتیجه‌ی تضاد بین فرهنگها و رویناها می‌بیند!! و از همین جا است که فرش قرمز زیر پای ارتشهای متجاوز امپریالیستی به عراق، افغانستان، لبنان و غیره پهن می‌کند تا به کمک سلطه‌طلبان، "آزادی" و "دموکراسی" در این کشورها به‌دست آیند!! دید یک جانبه دیگر در برخورد به ضد امپریالیستها از مطلق نمودن مبارزه علیه امپریالیسم در طبقه‌ی کارگر، پدیدار می‌گردد. این درست است که در مبارزه علیه نظام سرمایه‌داری و امپریالیسم، طبقه‌ی

کارگر و پیش‌روان کمونیست آن آگاه‌ترین، صادق‌ترین، پیگیرترین و مبارزترین بوده و رهائی خود و تمامی بشریت را درگرو پایان بخشیدن به سلطه‌ی طبقاتی استثمارگرایانه می‌دانند. اما دیدگاه مطلق‌گرا و ایستا فراموش می‌کند که طبقه‌ی کارگر برای کسب قدرت سیاسی، باید راه دراز و پریپیچ و خمی را طی کند، تضادهای گوناگونی را از پیش پای خود بردارد و در این راه باید به تاکتیکهای موقت و گذرانی در رابطه با دیگر نیروهای طبقاتی که می‌توانند تاحدی به رشد مبارزه‌اش یاری رسانند، دست زده و از تضادهای موجود آنها با دشمن مشترک استفاده نماید. بدون این که این امر باعث ایجاد توهم در صفوف آن نسبت به ماهیت استثمارگرایانه و متزلزل و لذا ناپایدار این متحدین موقتی گردد.

سفید یا سیاه دیدن مبارزه‌ی طبقاتی، درکی ایده‌آلیستی از آن است که مبارزات طبقه‌ی کارگر علیه نظام سرمایه‌داری را به ناتوانی و شکست می‌کشاند. درحالی که استفاده از تضادهای درون بورژوازی، سیاست جلب حداکثر ممکن نیروهای ضد سرمایه‌داری و مشخصاً ضد امپریالیست، جهت از بین بردن دشمن عمده در سطح کشوری و جهانی، از جمله سیاستهایی است که پرولتاریا را در رسیدن به پیروزی یاری می‌رساند. حال به‌طور اجمالی به وضعیت مبارزات ضد امپریالیستی نظری بیانداریم:

امپریالیسم آمریکا بیش از ۱۰۰ سال است که دست روی کشورهای آمریکای لاتین گذاشته، بخشی از اراضی آنها را اشغال کرده و با توسل به دهها کودتا و ترور و تهدید این بخش غنی از جهان را به "حیاط خلوت" خود تبدیل نموده است.

مبارزات مردم کشورهای آمریکای لاتین در پایان دادن به سلطه‌ی استعمارگران و امپریالیسم آمریکا و به دست آوردن حق تعیین سرنوشت خویش، پیوسته به صورت مبارزات مسالمت آمیز و قهرآمیز از دو بیست سال پیش تا به امروز جریان یافته است. امپریالیسم آمریکا با تکیه به ارتجاعی‌ترین طبقات و اقشار مردم تمام تلاشهای ضد انقلابی اش را به‌کار گرفته است تا جلو حرکتهای استقلال طلبانه‌ی مردم آمریکای لاتین را سد کند و لذا عمده‌ترین دشمن استقلال خلقهای آمریکای لاتین است.

انقلاب "سبز زیتونی" کوبا به رهبری فیدل کاسترو، که باهدف بیرون آوردن کوبا از زیر سلطه‌ی امپریالیسم آمریکا و پایان بخشیدن به نظام زمینداری فئودالی در اول ژانویه ۱۹۵۹ پیروز شد، به دلیل اتخاذ موضعی رادیکال

درقبال امپریالیسم آمریکا و تاثیر آن درحرکت استقلال طلبانه‌ی کشورهای آمریکای لاتین که نقطه‌ی آغاز پیروزی بود، با ضدیت تمام عیار امپریالیسم آمریکا رو به روشد. دولت انقلابی کوبا با دست زدن به تقسیم اراضی بین دهقانان و ایجاد کنوپراتیوهای کشاورزی، از بین بردن بی سوادگی، بالابردن بهداشت عمومی و پافشاری روی ادامگی مبارزه درآمریکای لاتین علیه دخالت گری آمریکا، به رشد مبارزات مسلحانه و غیرمسلحانه درآمریکای لاتین کمک نمود. دولت کوبا با تحمل محاصره‌ی اقتصادی آمریکا، طی بیش از ۴۵ سال، توانسته است عوارغم سختیها روی پای خودش بایستد و نمونه‌ی مثبتی باشد برای مردم تحقیر شده و غارت زده‌ی آمریکای لاتین.

با توجه به آن چه که گذشت، ادعای از این دست که: "حکومت‌های جمهوری اسلامی ایران و سوسیالیست‌های آمریکای لاتین همگی از یک قماشند" (نسیم و آذرنگ - دردفاع از خطای اورتگا ناپیستی به حساب چپ هزینه نمود - ۸۶/۳/۳۱ به نقل از سایت پیک ایران) و یا " درگیری دنیوی ارتجاعی امپریالیستی و سرمایه‌داری عقب مانده با تفکرات و پایگاه فئودالی هم نمی‌تواند به عنوان مبارزه ضدامپریالیست تعبیرکرد" از همان دو نویسنده و همان جا، و یا " آقای چاوز، دست احمدی نژاد را فشارید، دولت سرمایه‌داری ایران هیچ اختلاف و تضادبنیادین با امپریالیست (امپریالیسم - ن) آمریکا ندارد.... و تنها اتحاد با نمایندگان واقعی کارگران و زحمتکشان می‌تواند درمقابل امپریالیسم ایستادگی کند" (مازیار رازی - سایت دیدگاه - ۱۳ تیر ۱۳۸۶) نشان از به کارگیری دیالکتیک معلول و برخورداری مکتبی، به بررسی حرکت تضادها، داشته، مبارزه‌ی طبقاتی با آموزش و پرورش اشتباه گرفته شده و از یک جنبه‌گری تاسف باری برخوردار می‌باشند.

دراین میان م.رازی به درستی از سیاست انعطاف پذیر لنین در برخورد به کرنسکی(بعداز پیروزی انقلاب فوریه‌ی ۱۹۱۷) مثال می‌آورد. لنین عوارغم برخورد سرکوب‌گرانه‌ی کرنسکی نسبت به کارگران، موقتا با وی علیه احتمال کودتای ژنرال کورنیلوف، متحد می‌شود. زیرا که کورنیلوف برای شوراها کارگری و انقلاب خطرناک تر بود، اما از به‌کارگیری گونه‌ای انعطاف پذیری توسط چاوز نسبت به احمدی نژاد، خرده می‌گیرد! آیا خطر امپریالیسم آمریکا علیه انقلاب جهانی پرولتاریا و ازجمله ایران و استقلال کشورها، کمتر از خطر رژیم جمهوری اسلامی ایران است؟! آیا ما باید سرنوشت انقلاب ایران را از طریق سرنوختی رژیم جمهوری اسلامی، توسط کارگران و زحمتکشان ایران، با سیاست جهانی چاوز و امثالهم گره بزیم؟

پس یا شما به مبارزه‌ی چاوز مدال درجه‌ی یکی می‌دهید که از آن پرولتاریای آگاه است و لذا نگران هستید و یا اگر چنین توهمی را ندارید، درک ساده از

به عاریت گرفتن شعارهای پوپولیستی سعی می‌کند تا خود را به مثابه نماینده‌ی خرده‌بورژوازی و بورژوازی متوسط درمقابل مداخله‌گری امپریالیستی معرفی نماید، اما موضع ضد کارگر، ضد زنان، ضد دموکراسی و غیره‌ی آنها، تلاش آنها برای توسل به امپریالیست‌های دیگر درحل تضادی که فعلا با آمریکا دارد، نشان می‌دهد که احمدی نژاد و امثالهم با تکیه به حاکمیت دین بردولت، شعارهای خرده بورژوازی راست افراطی و گرایش به سوی سرمایه‌داری بزرگ خصوصی یا بوروکراتیک، حرکت فاشیستی‌ای را آغاز کرده‌اند که نمی‌تواند به استقلال طلبی جدی منتهی شود، زیرا در سمت دفاع از منافع کارگران و زحمت کشان و برقراری آزادیهای دموکراتیک حرکت نمی‌کنند و

تبانی با امپریالیسم برای حفظ منافع خود می‌باشند. اما نمی‌توان با تمام این حرکتها



ضدانقلابی حاکمان ایران، وجود تضاد بین رژیم ایران با امپریالیسم آمریکا را نفی کرد.

پس نقطه‌ی مشترکی که بین دولتهای ضد امپریالیستی آمریکای لاتین با دولت ایران وجود دارد، همانا مخالفت با سلطه طلبی آمریکاست و چون رژیم جمهوری اسلامی ایران درعرصه‌ی بین المللی به انفرادکشانده شده، نیاز به همکاری با کشورهای دیگری دارد.

البته حرکت ضدامپریالیستی درکشورهای آمریکای لاتین نیز متقابلا به پشتیبانی بین المللی نیازمند است و اگر این پشتیبانی بتواند تاثیری مثبت در قاطع‌ترشدن حرکت رژیم ایران درمقابل با آمریکا بگذارند، این امر می‌تواند به تضعیف موقعیت امپریالیسم هار آمریکا که قصد سلطه بر "خاورمیانه‌ی بزرگ" جهت تحقق امپراتوری جهانی سرمایه دارد، ولو اندک، کمک نماید.

انتظارداشتن از دولتهای نام برده‌ی آمریکای لاتین به پیش‌برد موضع قاطع پرولتری

درقبال امپریالیسم آمریکا و تاثیر آن درحرکت استقلال طلبانه‌ی کشورهای آمریکای لاتین که نقطه‌ی آغاز پیروزی بود، با ضدیت تمام عیار امپریالیسم آمریکا رو به روشد. دولت انقلابی کوبا با دست زدن به تقسیم اراضی بین دهقانان و ایجاد کنوپراتیوهای کشاورزی، از بین بردن بی سوادگی، بالابردن بهداشت عمومی و پافشاری روی ادامگی مبارزه درآمریکای لاتین علیه دخالت گری آمریکا، به رشد مبارزات مسلحانه و غیرمسلحانه درآمریکای لاتین کمک نمود. دولت کوبا با تحمل محاصره‌ی اقتصادی آمریکا، طی بیش از ۴۵ سال، توانسته است عوارغم سختیها روی پای خودش بایستد و نمونه‌ی مثبتی باشد برای مردم تحقیر شده و غارت زده‌ی آمریکای لاتین.

اکنون، پس از مبارزات دویست ساله و به خصوص بیش از ۵۰ ساله‌ی اخیر مردم آمریکای لاتین و درشرایط مناسب جدید تاریخی، و با پیروزی هوگوچاوز درونزوئلا، نوو مورالس دربولیوی، تداوم مبارزه‌ی مسلحانه در کلمبیا، برگشت دوباره‌ی ساندیست‌ها به رهبری دانیل اورتگا به قدرت در نیکاراگوا و غیره، جنبش ضدامپریالیستی درآمریکای لاتین گامی پیروزمند به پیش برداشته است.

رهبری این جنبشهای استقلال طلبانه در دست خرده بورژوازی رادیکال است که بیشتر از آن که رو به بالا و سرمایه‌داری متوسط و بزرگ داشته

باشد، ناشی از رشد جنبشهای توده‌ای و کارگری ضد آمریکائی، گرایش به نزدیک شدن به پرولتاریا را دارد. مجموعه اقداماتی که دولت ونزوئلا در رابطه با کارگران و زحمت کشان اتخاذ نموده، نشان از این حرکت دارد. این که این حرکت می‌تواند به سوی برقراری سوسیالیسم درونزوئلا منتهی شود و یا نهایتا بورژوازی بوروکراتیک غالب گردد، مسئله‌ی مقاله ما نیست، چون که انقلاب سوسیالیستی ملزومات خود را دارد که هنوز درونزوئلا فراهم نمی‌باشند. لذا نباید اقدامات چاوز را به نادرستی سوسیالیستی خواند. آن چه که مهم است سمت گیری استقلال طلبانه‌ی چاوز و رهبری برخی از کشورهای آمریکای لاتین در مقابله‌ی مشخص با امپریالیسم آمریکا و گرایش به سوی کارگران و زحمت کشان جهت کمک گرفتن از آنان برای مبارزه با این امپریالیسم هار است که باید درتحلیل و ابراز نظر، امروز به حساب آورده‌شود.

درایران گرچه مافیای نظامی - مالی با

اعدام بقیه از صفحه اول

جنگ، ترور، سرکوب، زندان، شکنجه و کشتار توسط حاکمان (قاجار، پهلوی و اسلامی) درامان نبوده‌اند.

رژیم جمهوری اسلامی ایران، به مثابه بزرگترین دستگاه تروریستی سازمان یافته، طی ۲۹ سال حاکمیت سیاه‌اش، صرف نظر از صدها هزار نفری که در جنگ با عراق به قتل گاه فرستاد تا از جنگ "موهبتی" برای خود بسازد، دهها هزار نفر را به جوخه های اعدام، به شکنجه‌گران حرفه‌ای، به سنگسارگران عقده‌ای و به انتقام‌گران بی مغز، سپرده است. اما نه تروریسم دولتی پایان گرفته و یا تخفیف یافته و نه جرم و جنایت از جامعه رخت بر بسته، بلکه برعکس این مصائب شدت یافته‌اند.

بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که تروریسم و قتل و کشتار محصول جامعه‌ی طبقاتی میتنی بر زورگویی مشتکی ثروتمند بر اکثریت محروم، فقیر و دردمند جامعه است که کارمی‌کنند و ثمره‌ی کار آنها نه تنها دزدیده می‌شود، بلکه پیوسته با قهر مواجه بوده‌اند.

برای درک روان شناسی پافشاری حاکمان روی اعدام، چندمثال زیر گویا هستند: روزنامه عصر ایران: "به جز ۶-۵ نفر، مردم روستای "آقچه" حاضر به حضور در مراسم اجرای حکم سنگسار (جعفرکیان) نشدند و سنگ سار توسط ماموران صورت گرفت... متهم مرد از ۱۷ سال پیش در زندان به‌سر می‌برد و "مکرمه ابراهیمی" متهم زن، همچنان در زندان درانتظار آینده نامعلوم خود است (به نقل از پیک ایران - ۱۸ تیر ۱۳۸۶)

مردم تاکستان و نماینده این شهرستان درمجلس شورای اسلامی با سنگسار آن مرد مخالفت کرده بودند، مع الوصف قاضی اجرای احکام، دستور داده بود که حکم به اجرا درآید!!

جالب این که آیت الله شاهرودی رئیس قوه قضائیه "برای حفظ منافع و چهره نظام درسطح جهانی" خواستار توقف سنگسار شده بود!(همان جا)

بله! سنگسار به‌خاطر هم آغوشی که با میل و اراده هر دو طرف صورت گرفته، مردم حاضر به شرکت دراین جنایت نشده‌اند و حتا افراد بالاترین سطح قوه قضائی هم فهمیده‌اند که این عمل ننگ آور چهره‌ی نظام را در انظار جهانیان خراب می‌کند. اما دست برداشتن از تروریسم دولتی به معنای پایان گرفتن حاکمیت خونین جمهوری اسلامی است که با چنگ و دندان برای ادامه‌ی آن تلاش می‌کنند!!

نمونه‌ی دیگر تایید حکم اعدام

کرات با قتل انسانها مخالفت ورزیده‌اند؛ مع الوصف از آن‌جا که صاحبان وسایل تولید که به استثمار و دزدیدن ثمره‌ی کار دیگران می‌پردازند و قدرت دولتی را نیز در دست دارند، بدون ایجاد ترس، بدون سرکوب و کشتن مخالفان خود، قادر به حفظ موقعیت ممتاز اجتماعی خود نبوده‌اند، در نتیجه ارتش، پلیس، زندان، دستگاه قضائی، شکنجه و در یک کلام وادار کردن مردم به اطاعت از اوامر حاکمان بخش عمده‌ی هر دولتی را تشکیل داده‌اند. در این رابطه، جنگ که بالاترین دست را در کشتار انسانها دارد و در سرتاسر جهان تا به امروز پیوسته ادامه داشته است، تروریسم عمومیت یافته‌ای است برای مقهور کردن مخالفان داخلی و خارجی.

از آن‌جا که "هرکجا که ظلم باشد، مقاومت و مبارزه نیز وجود دارد"، در برابر تروریسم رسمی دولتی، تروریسم اقشار و طبقات بینابینی مخالف حاکمان سربلند کرده است. بخشی از مردمان جامعه که قادر به پیش بردن مبارزه‌ی متین و اصولی و با پشتیبانی اکثریت توده‌های محروم و مورد ظلم و ستم واقع شده نیستند. اینان عجولانه از تروریسم استفاده کرده‌اند تا به نتایج مورد نظر خود برسند و چون این گونه عملیات جدا از توده‌ها قادر به براندازی حاکمان استثمارگر و ستم‌گر نشده، اکثرا به از بین رفتن عاملان ترور منتهی شده است.

درعین حال تاریخ نشان داده است که هیچ کدام از اشکال مختلف تروریسم که توسط حاکمان به اجرا درآمده‌است، باعث پیش رفت و بهبود حیات بشری در جوامع طبقاتی نشده و هرچه در تاریخ به جلو می‌آئیم، تروریسم گسترش یافته است. امروز عاملین سرمایه‌های بزرگ انحصاری و فراملی، برای سلطه بر جهان، تروریسم را تحت عنوان پر طمطراق "مبارزه علیه تروریسم" و از طریق برنامه ریزی برای جنگی دراز مدت دراین باره که روشی به‌غایت ارتجاعی است، در پیش گرفته‌اند، با این دید که بتوانند به بهانه‌ی آن، موفق به پیش بردن سیاستهای سلطه طلبانه و چپاول‌گرانه‌شان در راستای ایجاد تمرکز جهانی سرمایه و امپراتوری جهانی آن، گردند.

به جامعه‌ی ایران برگردیم. حدود ۱۰۰ سال است که ظاهرا در ایران قانون اساسی وجود داشته و دستگاههای قضائی حاکمان با تکیه به آن عمل کرده و انتظار این بوده است که با تکیه به قوانین و به اصطلاح قانون مند کردن جامعه، جنایات کمتری در آن صورت بگیرد. اما حتا برای یک روز هم مردم از دست

تاکتیک و استراتژی پرولتاریا دارید؟! پرولتاریا ضمن دفاع قاطعانه از اصول، دارای انعطاف‌پذیری در عرصه‌ی عملی است. وگرنه لنین نبایستی با شرکت بلشویکها در دوما موافقت می‌کرد. زیرا دوما مجلسی ارتجاعی بود از نماینده‌گان طرف دار تزار و بورژوازی لیبرال روسیه! اپورتونیستهای چپ از تاریخ نمی‌آموزند.

تاریخ ۲۸ سال حاکمیت خونین و ارتجاعی جمهوری اسلامی ایران نشان داده است که این رژیم در تضاد و بعضا تبانی، مناسبات خود را با امپریالیستها پیش برده است و سرنگونی آن و به قدرت رسیدن کارگران و زحمت کشان امری است که کلیه‌ی نیروهای انقلابی و آزادی خواه و در پیشاپیش آنها کمونیستها در جهت تحقق آن باید بکوشند. اما برخورد یک جانبه به این که گویا کشورهای مرفعی آمریکای لاتین روی خط پرولتری حرکت می‌کنند و لذا مناسباتشان با رژیم جمهوری اسلامی درست تنظیم نشده و یا مخالفت احمدی نژاد و امثالهم، با دخالت آمریکا در ایران، ضرورتا از اینان "ضدامپریالیست" های تمام عیاری می‌سازد، عدم درک و حرکت روی خط انقلابی پرولتاریا بوده و نمونه‌ای است از درکهای نادرست و التقاطی در تحلیل تضادهای جامعه‌ی جهانی و ایران. تحلیل تضادهای طبقاتی و براساس آن اتخاذ تاکتیکها و استراتژی درست به عهده‌ی کمونیستهای راستین ایران و جهان است که با آموختن از تجارب مبارزات طبقاتی و به کارگیری اصول کمونیستی در تحلیل تضادهای طبقاتی، مسائل استراتژیک و تاکتیکی انقلاب جهانی و کشوری را به‌طور همه جانبه‌ای در جریان شرکت در مبارزات روزمره‌ی کارگران و زحمت‌کشان ایران، طرح ریزی نموده و در تحقق عملی آنها پیش‌قدم شوند.

اما در شرایط کنونی که صف پیش روان پرولتاریا در نشست نظری و تشکیلاتی به‌سر می‌برد و مبارزه‌ی قاطع با التقاطگری صورت نگرفته‌است، بازار آشفته‌ی نظرات ضد و نقیض، در قالب "پرولتری" ارائه می‌شوند. به‌این وضع باید نقطه‌ی پایانی گذاشت و در این راستا باید مبارزه‌ی قاطعی را با نظرات التقاطی و فرقه‌گرایی پیش برد.

ک. ابراهیم - ۲۳ تیر ۱۳۸۶

کرده و ناکام مانده اند. عملیات تروریستی صهیونیستهای حاکم بر اسرائیل نیز، نه تنها در فلسطین اشغالی بلکه در سراسر جهان شهره است.

پرولتاریا و تئوری انقلابی اش، کمونیسم علمی، با تروریسم و کشتار انسانها مرزبندی مشخصی دارد که نشان می دهد جامعهی جهانی عاری از ترور و قتل تنها به دست پرولتاریا قادر است ساخته و پرداخته شود:

"جنگ، این هیولای کشتار انسانها به دست یکدیگر، سرانجام در اثر تکامل جامعهی بشری از میان خواهد رفت و حتا در آیندهای که چندان هم دور نیست. ولی برای برانداختن جنگ فقط یک راه موجود است: به وسیلهی جنگ با جنگ مقابله کردن، به وسیلهی جنگ انقلابی، با جنگ ضدانقلابی مقابله

کردن، به وسیلهی جنگ ملی، با جنگ ضدانقلابی ملی مقابله کردن، به وسیلهی جنگ طبقاتی انقلابی با جنگ طبقاتی ضدانقلابی مقابله کردن... علاقهی ما به مطالعهی قوانین جنگ انقلابی از آرزوی ما دربرانداختن همهی جنگها ناشی می شود و درست همین جا است که وجه تمایز بین ما کمونیستها و تمام طبقات استثمارگر نمایان می گردد". (مائو تسه دون - مسایل استراتژی در جنگ انقلابی چین - دسامبر ۱۹۳۶،

آثارمنتخب، جلد ۱) و یا "ما هوادار برانداختن جنگیم. ما جنگ نمی خواهیم. ولی برای این که دیگر تفنگی در میان نباشد، حتما باید تفنگ به دست گرفت". (مائو - مسایل جنگ و استراتژی - ۶ نوامبر ۱۹۳۸، همانجا)

"تروریستها و اکونومیستها هیچیک... برای فعالیت انقلابی توده ها ارزش کافی قائل نیستند. دسته اول به جست و جوی "وسائل تهییج" مصنوعی می روند و دسته دیگر از "خواستهای مشخص" دم می زنند. نه این دسته و نه آن دسته هیچیک به توسعه فعالیت خود در امر تبلیغات سیاسی و فراهم نمودن موجبات افشاگری های سیاسی دقت و توجه نمی کنند و حال آن که هیچ چیز را نه صادقانه و نه در هیچ موقع دیگری نمی توان جایگزین آن کارکرد". (لنین - چه باید کرد؟ - آثارمنتخب در یک جلد ص ۱۰۳)

بدین ترتیب مبارزه برای از بین بردن تروریسم و اعدام، تنها از کانال مبارزه برای براندازی نظام استثمار کارمزدی می گذرد. و تا رسیدن آن زمان، سلاح خانه های طبقاتی ارتجاعیون پر رونق خواهند ماند.

هم راه عده های دیگر بوده و به دلیل صغرسن همهی اتهامات را پذیرفته است" (همان جا) به فرض درست بودن اتهام، آیا اعدام کودک ۱۷ ساله ی جنایت کار، تأثیری در جامعه به جز رفع موقت عطش پایان ناپذیر تروریستی حاکمان دارد؟ چرا دستگاه قضائی ایران، خمینی واعوان و انصارش را به جرم ادامه دادن به جنگ بعد از فتح خرمشهر توسط ارتش ایران - درحالی که صدام حسین تقاضای صلح کرده بود - که باعث طولانی تر شدن جنگ به مدت ۷ سال و از بین رفتن صدها هزار جوان و نوجوان شد، به اعدام محکوم نکرد؟ و این نشانهی آن نیست که "چاقو دسته اش را نمی برد"!

سه نمونهی بالا و دهها و صدها نمونه دیگر نظیر اعدام زندانیان سیاسی در سالهای



۱۳۵۸ - ۱۳۶۷، قتل عام بقیه ی زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷، قتلهای زنجیره ای و عنکبوتی، صدور روزمره ی اعدام شهروندان از کودک و زن و مرد عادی گرفته تا مخالفان رژیم، حرفهای گستاخانهی اخیر قاضی پروندهی محمود صالحی، کارگر مبارز زندانی، دایر براین که "آن قدر در زندان نگه می داریم که بمیرد" و یا دزدیدن اخیر منصور اسالو توسط ماموران اطلاعاتی رژیم در تهران به هنگام پیاده شدن از اتوبوس و در همه می فریاد مزورانهی امنیتی ها دایر براین که اسالو دزد است و ...، نشانهی این نیستند که رژیم حاکم بدون هیچ گونه ملاحظه کاری و برای حفظ خود، تروریسم آشکاری را در پیش گرفته و آن را هم اکنون شدت بخشیده است.

جالب این که رئیس جمهور آمریکا نیز مشغول همین نوع کار است. او دروغ می بافت و بر اساس آن کشورها را ویران می کند تا به ثروتهای آنان دست رسی داشته باشد. آقای بوش مرگ فیدل کاسترو را علنا آرزو می کند و تا به حال بارها او و دیگر روسای جمهور آمریکا اقدام به سازماندهی ترور وی

شهبلا جاهد در شعبه ی سوم تشخیص و قرار گرفتن وی در یک قدمی چوبه ی دار است. او به جرم کشتن زن یک فوتبالیست، محکوم به اعدام شده و ظاهرا بنا بر مصلحتی، اتهام را پذیرفته است. او در مصاحبه با خبرنگار "جام جم" می گوید:

"اصلا دوست دارم حکم به اجرای حکم ارسال شود. اگر پندار براین است که من عامل قتل هستم، پس حکم اجرا شود. من ۵ سال با کابوس زندگی کرده و مرگ را هر روز در زندان تجربه کرده ام... احساس می کنم از بلاتکلیفی در می آیم. خانواده مرحوم سحرخیزان هم که برای پیگیری پرونده از خارج به تهران می آیند، همین طور... درهرثانیه ای که می گذرد سوختن خود را تماشا می کنم... و در این مدت به مرز

جنون رسیده ام" (همان جا) اعدام شهبلا جاهد چه مشکلی جزارضای عطش دستگاه سرسخت قضائی تروریستی و انتقام جوئی لبریزانهی خانوادهی مقتول را حل می کند؟. آیا نمی توان از شهبلاها به فرض درست بودن جرم، به عنوان معلمان منفی، به رشد فکری مردم و به ویژه جوانان و نوجوانان بهره جست؟ آیا مشکلات زنان - که با کوهی از تجاوزات پست

دوران جاهلیت در محدود نمودن حقوق آنان، در جامعهی مردسالار و زن ستیز ایران، روبه رو هستند - با کشتن شهبلا حل خواهد شد؟! آیا باید خانواده ها با تروریسم دولتی هماهنگ شده و بگویند "خون را باید با خون شست"؟! و این امر چه امنیتی تا به حال برای فرزندان شان به بار آورده است؟

انتقام گیری مردم از مردم در جامعه، میدان را برای تروریسم دولتی مناسب می سازد که پیرو قانون جنگل "قوی ترین بهترین" است و قوانین لازم را برای دفاع از خودش دارد! رژیم جمهوری اسلامی ایران نماز و روزه و حج و سینه و قمه زنی و غیره را برای آن می ستاید که بتواند با تکیه به آنها سکوت گورستانی در ایران برپا نماید و هم اکنون بیش از گذشته با هجوم به ابتدائی ترین آزادیهای مردم، بی هوده مشغول تحقق آن است!

نمونه سوم: بنا به گزارش کمیته دانش جوئی گزارشگران حقوق بشر "فرزاد علیزاده" که به اتهام تجاوز به عنف دستگیر و محکوم به اعدام شده است، به زودی مجازات خواهد شد. وی موقع دستگیری تنها ۱۷ سال داشته... او،

برای ایجاد تشکلهای مستقل کارگری مبارزه کنیم!

موج سرکوب .. بقیه از صفحه اول

سرکوب، مبارزه‌ی متحدانه را درخواست می‌نمایند.

۱۶ نفر از فعالان دانش‌جوئی به دلیل تحصن در سال‌گرد جنبش دانش‌جوئی ۱۸ تیر ۱۳۷۸، دستگیر و به زندان اوین منتقل می‌شوند.

درمقابل بگیر و ببند، زندان و شکنجه، صدور حکمهای ظالمانه‌ی اعدام و سنگساراز بی‌دادگاههای اسلامی، دربرابر تحقیر و توهین به زنان به خاطر "عدم رعایت" پوشش، تجاوز به حقوق کارگران و زحمت‌کشان و در یک کلام سرکوب شدید و عریان، صدای اعتراض و مبارزه در سرتاسر ایران بلند شده است.

درچنین شرایطی، شایعه درمورد نشانه‌گیری ۶۰۰ موشک ایرانی به سوی اسرائیل درمقابل صحبت‌های بی‌پروای مقامات آمریکائی - اسرائیلی، دایر براین که زمان حمله به ایران نزدیک می‌شود، وضعیت کشور را باز هم متشنج‌تر نموده است.

و بالاخره گرانی سرسام آور و نابه‌سامانیهای دیگر، وضعیتی به وجود آورده است که مردم حتا پس از جان‌کندن در روز برای تامین حداقل معاش، شب نمی‌توانند سر بر بالش و یا زمین گذاشته و لحظه‌ای استراحت کنند و خواب از چشمشان ربوده شده است. این همه زور و قلدری، این همه تجاوز به حقوق انسانی، برای چیست؟

شیخها و سرمایه‌داران حاکم دست در دست یکدیگر با مکیدن ثمره‌ی کار کارگران و زحمت‌کشان به چنان آلف و الوفی رسیده

اند، که حاضر نیستند زنده‌گی روپائی خویش را از دست بدهند. سلطه بر مردم، شرط تداوم موقعیت ممتاز آنهاست!

امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم اسرائیل هم، چنان بر منابع خاورمیانه چشم دوخته‌اند که،

حاضر نیستند این همه ثروت و امکانات به دیگر امپریالیستها و یا به حاکمان کشوری

تعلق داشته باشد و دراندیشه‌ی سلطه‌گری، خود را آماده می‌کنند و منتظر فرصتی

مناسب جهت به راه انداختن جنگ دیگری و یا کنار آمدن با رژیم جمهوری اسلامی، هستند.

اینک موج سنگین گذر زمان است که در من می‌گذرد

اینک موج سنگین زمان است که چون نان درپائی از پولاد و سنگ در من می‌گذرد

کنارنگذاشتن هرگونه توهم نسبت به سلطه‌گران داخلی و خارجی جز تحمل بزرگ‌ترین

صدمات به مردم نتیجه‌ای نخواهد داد. در گزرگاه باران سرودی دیگرگونه آغاز کرده ام

در گزرگاه باران سرودی دیگرگونه آغاز کرده ام

در گزرگاه سایه سرودی دیگرگونه آغاز کرده ام

نیلوفر و باران در تو بود زحمت‌کشان و اتحاد طبقاتی آنها است.

"اتحاد - مبارزه - پیروزی"، چنین است شعاری که کلیه‌ی انسانهای پیشرو، آزادی

خواه در برابر یورش سرمایه‌داران داخلی و بین‌المللی، باید فریاد زنند و به اجرا

در آورند. در گذرگاهت سرودی دگر گونه آغاز کردم

من برگ را سرودی کردم سر سبز تر ز بیشه

من موج را سرودی کردم پرنبض تر ز انسان

من عشق را سرودی کردم پر طبل تر ز مرگ

سر سبز تر ز جنگل من برگ را سرودی کردم

پرتپش تر از دل دریا من موج را سرودی کردم

پر طبل تر از حیات من مرگ را سرودی کردم



بجز نوشته‌هایی که با امضای تحریریه منتشر می‌گردد و بیانگر نظرات حزب رنجبران ایران می‌باشد، دیگر نوشته‌های مندرج در نشریه رنجبر به امضا های فردی است و مسئولیت آنها با نویسندگانشان می‌باشد.

حضور و توسعه .. بقیه از صفحه آخر

در این راستا در اگوست ۲۰۰۶، دولت چاوز با امضاء چند قرارداد انرژی با چین که روزانه بیشتر از ۱۰۰ هزار بشکه نفت از ونزوئلا وارد می کند، قرار است که تا سال ۲۰۱۱، مقدار واردات نفتی خود را از ونزوئلا به ۵۰۰ هزار بشکه در روز، برساند. مضافاً، دولت چاوز برنامه ریزی می کند که برای ارسال نفت به کشورهای ماورای اقیانوس اطلس و آرام، نفت کش های غول پیکر لازم را فراهم نموده و دوازده منطقه ی حفاری در مناطق ساحلی دریای کارائیب ایجاد نماید. بررسی اوضاع منطقه ای که ونزوئلا در آن نقش کلیدی ایفاء می کند به اضافه ی فعل و انفعالات درون پدیده "انقلاب بولیواری"، نشان می دهد که چاوز با حمایت اکثریت قریب به اتفاق مردم ونزوئلا که بر خلاف اکثر کشورهای جهان سوم، مردمی یک پارچه و همگون هستند، می خواهد با استقرار یک اقتصاد خود مختار و مستقل (نه ضرورتاً "متکی به خود") با یک دورنمای سوسیالیستی، ونزوئلا را از محور فلاکت بار نظام جهانی سرمایه رهایی داده و به یک عمل تهور آمیز سیاسی- گسست، دست بزند.

چاوز و مشاورین اقتصاد سیاسی او، پروسه ی گسست را یک امر تخیلی و حتی آرمان طلبانه هم نمی بینند. آنها بر آنند که این امر متهورانه چندین بار در تاریخ ملل مختلف جهان اتفاق افتاده است که چند و چون آنها می توانند مورد پژوهش و منبع تجربه اندوزی و درس آموزی باشند. اینان معتقدند که انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه و انقلاب ۱۹۴۹ چین، نه تنها با پیروزی افتخار آمیزی موفق شدند که به عمل "گسست" کامل از نظام جهانی سرمایه دست بزنند، بلکه علیرغم محدودیت های تاریخی و سیاسی خود، نزدیک به چندین دهه (۱۹۳۰-۱۹۷۰) ، توانستند در مقابل منطق ویران ساز حرکت سرمایه به مقاومت و مبارزه خود ادامه دهند. مشاوران نفتی دولت ملی و روشن فکران متعهد به آرمان های "انقلاب بولیواری" در ونزوئلا، بولیوی، کوبا، مکزیک و به ویژه ایالات متحده آمریکا، اذعان دارند که راه به دروازه ی آغاز مرحله ی "گسست" و سپس استقرار و تأمین یک واحد خودمختار و مستقل از نظام جهانی، به هیچ وجه کوتاه نیست و مدت ها ونزوئلا به فروش نفت به آمریکا وابسته خواهد ماند. در حال حاضر (تابستان ۲۰۰۷)، ونزوئلا نزدیک به دو میلیون و هفت صد هزار بشکه نفت در روز تولید می کند که یک میلیون و پانصد

هزار آن مستقیماً به آمریکا صادر می گردد. با این که مشتری های جدیدی مثل چین، هندوستان، برزیل و ... از ونزوئلا نفت می خردند، اما سه شرکت بزرگ نفتی آمریکا (شورون، کونوکوفیلیپس و اکسان) همچنان به میزان زیادی در زمینه ی سرمایه گذاری در داخل ونزوئلا دست بالا را دارند. در ضمن باید توجه کرد که پتانسیل تولید بیشتر نفت در ونزوئلا خیلی بالاتر و قویتر از کشورهای معروف صادر کننده نفت (مثل عربستان سعودی، نیجریه و ایران) است. در نتیجه دولتمردان ونزوئلا بر این امر واقفند که نو محافظه کاران شدیداً معتقدند که این "حق طبیعی" ایالات متحده است که در سرنوشت تکتک ملت های آمریکای لاتین ("حیات خلوت" آمریکا) مداخله کنند. بعد از گذشت پنج سال از قیام تاریخی مردم ونزوئلا علیه کودتای آمریکایی ها در آوریل ۲۰۰۲، روشن فکران طرفدار انقلاب بولیواری، همراه با کارگران و دهقانان و دیگر تهیدستان شهری و روستایی به خوبی می دانند که آنچه در آوریل ۲۰۰۲ اتفاق افتاد واقعه ی "سی تیری" بیش نبود و طبیعتاً و هوشیارانه خود را "میدوارانه" برای رویارویی با "بیست و هشت مرداد" ونزوئلا آماده می سازند.

در راستای مبارزه علیه نئولیبرالیسم و جهانی سازی، دولت ملی منابع مالی لازم را برای راه اندازی شبکه ی تلویزیونی "تله سور" فراهم ساخت که یکی از موثرترین رسانه های بصری در آمریکای لاتین محسوب می شود. در برنامه های متنوع این تلویزیون که بیننده گان بیشتری را در سالهای اخیر (۲۰۰۵ - ۲۰۰۷) به طرف خود جلب کرده است، نقطه نظرات و تحلیل های نیروهای چپ آمریکای لاتین (مارکسیست ها، سوسیالیست ها، سوسیال دمکرات ها، فمینیست ها، آنارشیت ها و ...) منعکس می گردند که در نوع خودش این کانال تلویزیونی را نه تنها در آمریکای لاتین بلکه در جهان سوم بی نظیر می سازد.

یکی دیگر از اقدامات دولت ملی در جهت اعتلا و گسترش همبستگی های بین المللی و روابط دوستانه با کشورهای آمریکای لاتین، فروش نفت به قیمت ارزان به آن کشورها است. در سال ۲۰۰۵، دولت ونزوئلا برای تهیه ی نفت ارزان قیمت منطقه ای با کشورهای همجوار خود، شرکت هایی به نام "پترو کارائیب"، "پتروسور" و "پتروآندونیا" تأسیس کرد. باید تأکید کرد که دولتمردان دولت ملی ونزوئلا به خوبی آگاهند که این چنین اقداماتی در جهت ارتقاء رفاه در بین اقشار مختلف مردم تهیدست و گسترش و ترویج همبستگی بین مردمان کشورهای آمریکای لاتین به هیچ وجه نمی توانند با منطق حرکت سرمایه و قوانین حاکم بر "بازار آزاد" نئولیبرالیست ها و نومحافظه کاران حاکم بر کاخ سفید، سازگاری داشته باشند. در نتیجه، آنها خود را از نظر نظامی نیز آماده می کنند. خیلی از ناظرین بر امور منطقه، بر آنند که نومحافظه کاران به خاطر درگیری در

کنترل بیشتر شرکت نفت، گرفتن حق امتیاز بیشتر از شرکت های نفت خارجی و حفظ بهای بالای نفت، منابع مالی زیادی در اختیار دولت ملی گذاشته که نه تنها می تواند برنامه های اجتماعی - رفاهی خود را با موفقیت پیاده سازد، بلکه می تواند به عنوان یک الگوی مناسب در کشورهای همجوار ونزوئلا در خدمت نیروهای مردمی قرار گیرد. دولت ملی ونزوئلا با استفاده از این منابع مالی موفق شده است که در هفت سال گذشته (۲۰۰۰-۲۰۰۷) کمک های شایانی به دولت های همجوار خود که می خواهند خود را از مدار نظام جهانی سرمایه و کاخ سفید رها سازند، بنمایند. طبق گزارش روزنامه "ال ناسیونال" طی نیمه دوم سال ۲۰۰۵ و ماه ژانویه ۲۰۰۶، ونزوئلا موافقت کرد مبلغ ۲۵ میلیارد و نهصد میلیون دلار کمک اقتصادی به کشورهای آمریکای لاتین بکند که بزرگترین مقدار آن یعنی ۴ میلیارد و ۳۸ میلیون دلار به برزیل، ۴ میلیارد و ۳۴ میلیون دلار به کوبا و ۳ میلیارد و ۹۸ میلیون دلار به آرژانتین و اگذار گردید. در ضمن دولت ملی ونزوئلا هزینه طرح "اوپراسیون میلاگرو" (یکی از پروژه های موفق "انقلاب بولیواری" در جهت توسعه و تأمین همبستگی با کشورهای آمریکای لاتین) را که با شرکت وسیع و پر برکت پزشکان و

تبار شناسی.. بقیه از صفحه آخر

۱۰- احزاب و سازمانهای چپ سوسیالیستی، مارکسیستی و کارگری.

این جنبش ها و نیروها، علیرغم تفاوت های آشکار و جدی با یکدیگر در زمینه های سیاسی، مسلکی و غیره، در نکات زیر با هم همخوانی و همبستگی داشته و در چهار چوب معین افکار عمومی جهانی و یا " وجدان بین المللی" قرار می گیرند. اهم این نکات عبارتند از:

الف - اکثر این جنبش ها عمدتاً در روند مبارزه با نظام جهانی سرمایه و سیاست های نئولیبرالیستی امپراتوری طلب آمریکا، به ویژه طی پانزده سال گذشته، شکل گرفته و رشد یافته اند و در تضادی روشن با هیئت حاکمه ای آمریکا قرار دارند.

ب- این نیروهای سیاسی - اجتماعی عمدتاً ضد جنگ بوده و با عمل کردها و سیاست های نئومحافظه کاران، که با تسخیر حاکمیت در آمریکا خواهان سرکوب و یا مهار این نیروهای سیاسی و جنبش های اجتماعی - اقتصادی هستند، شدیداً در تعارض افتاده اند.

در اینجا پیش از این که به تبار شناسی و کالبد شکافی نومحافظه کاران حاکم در رژیم بوش بپردازیم، به یک نکته ای اساسی در مورد موقعیت کشورهای سنتی در اروپا، اشاره کنیم.

در حال حاضر تعدادی از دولت های کشورهای مختلف می کوشند که با ایستادگی احتیاط آمیز و ترفند های سیاسی و دیپلماتیک، هویت خود را در مقابل تهاجم سرمایه ی جهانی تر شده ای آمریکا حفظ کرده و در صورت امکان سوار بر امواج خروشان جنبش های اجتماعی و سیاسی متعلق به ابر قدرت افکار عمومی جهانی گشته و با تعدیل، تنظیم و یا مهار سمت و سوی این جنبش ها، اوضاع و موقعیت جهان را از وضعیت "تک قطبی" به "چند قطبی" تبدیل کنند. اهم این دولت ها عبارتند از: فرانسه، روسیه و ... از یک سو و چین، برزیل و ... از سوی دیگر. آیا این کشورها در آینده موفق خواهند شد که به هدف خود برسند؟ جواب مناسب به این سؤال از ما می طلبد که هدف استراتژیکی پروژه ی جهانی آمریکا را در اینجا به طور مختصر بیان کنیم.

هدف استراتژیکی آمریکا که در حال حاضر توسط نو محافظه کاران تنظیم و پیاده می گردد، در مرحله ای اول ایجاد و استقرار هژمونی نفتی از طریق اشغال نظامی و یا به زیر قیمومیت خود کشیدن کشورهای نفت خیز عراق، ایران

باتلاق جنگ عراق، در حال حاضر قصد "تغییر رژیم" در ونزویلا را ندارند. ولی چاوز و یارانش با تغییرات سازمانی و انتصابات جدید مجدانه کوشش می کنند که ارتش را تحت کنترل کامل دولت ملی در آورند.

برای این که دولت ملی بتواند در موقع مناسب از حاکمیت ملی و امنیت کشور دفاع کند، دست به تنظیم یک برنامه نظامی در جولای ۲۰۰۵ زد. طبق این برنامه ی نظامی،

ممالک متحده و دولت کلمبیا از نظر نظامی تنها نیروهایی هستند که در آینده امکاناً دست به عملیات نظامی خواهند زد که دولت ملی را سرنگون سازند. به همین دلیل دولت ونزویلا تمامی معاهده های نظامی خود را با آمریکا ملغی اعلام کرده و به دنبال متحدان نظامی جدیدی، به ویژه کوبا، رفت.

در حال حاضر، دولت ملی در جهت حفظ حاکمیت ملی و تمامیت ارضی ونزویلا تلاش دارد که از سلاح ها، ارتباطات و سیستم های مراقبت جدیدی استفاده کند که از کشورهای روسیه، چین، اسپانیا و برزیل خریده است.

چاوز و حامیان او در سطح کشوری و در سطح بین المللی، به خوبی واقفند که دولت ملی زمانی می تواند از حاکمیت ملی و امنیت کشور در مقابل تهاجمات خارجی دفاع کند که به یک باز سازی نظامی، پاکسازی ارتش و تقویت امور دفاعی دست بزند. بررسی اسناد دولتی و تحلیل های متنوع از اقدامات، انتصابات و پروسه ی رفورم ارتش نشان می دهد که دولت مردان ونزویلا و شخص چاوز که خود دارای پیشینه نظامی و خدمت در ارتش دارد، از هیچ کوششی در این زمینه کوتاهی نکرده اند. ولی هم دولت ملی و هم ناظران به این نتیجه رسیده اند که مقاومت مردم و دولت ونزویلا در مقابل تهاجم آمریکا و متحدش کلمبیا، زمانی به ثمر رسیده و در موقع وقوع آن به پیروزی خواهد رسید که دولت چاوز به موازات گسترش رفاه برای اکثریت و بازسازی و نوسازی زیر ساخت های نظامی، به یک استراتژی نوین در سیاست خارجی رو به رشد و مترقی دست بزند. در این زمینه نیز دولت ونزویلا به دست آوردهای متعددی در طول سه سال گذشته رسیده است.

۱- جنبش های نوظهور اجتماعی - سیاسی ضد جنگ، ضد جهانی تر شدن سرمایه، ضد قرضه های بین المللی، ضد بانک جهانی، ضد صندوق بین المللی پول، ضد سازمان جهانی تجارت، ضد تخریب محیط زیست و

۲- مجموعه ای از نیروهای برابری طلب چون فمینیستها، دگرباشان جنسی، طرفداران محیط زیست، طرفداران حق تعیین سرنوشت ملی و ...

۳- جنبش های رهایی بخش توده ای - مارکسیستی در نپال، هندوستان، پرو، کلمبیا و

۴- نیروهای مذهبی ضد جنگ، به ویژه در آمریکا و کشورهای اروپایی

۵- جنبش های اجتماعی - اقتصادی نوین در کشورهای "حیات خلوت" آمریکا: کوبا، ونزویلا، بولیوی، اکوادور و ...

۶- اتحادیه های کارگری و کشاورزی ضد جنگ، به ویژه در کشورهای متروپل اروپا: فرانسه، اسپانیا، ایتالیا، بلژیک، آلمان و ...

۷- شخصیت های با نفوذ در جهان علم، ادب و روزنامه نگاری چون هاوارد زین، نوام چامسکی، نورمن میلر، گونترگراس، گورویدال، گارسیامارکز، چلمرزجانسون، هری بلافونته

۸- توده های میلیونی جوانان و دانشجویان ضد قدر قدرتی آمریکا، به ویژه در کشورهای نفت خیز جهان

۹- جنبش های سازمان یافته ی پوپولیستی مثل زاپاتیستها در مکزیک، "انقلاب بولیواری" در ونزویلا، جنبش دهقانان در اکوادور و

ادامه دارد

ن.ناظمی ۵ جولای ۲۰۰۷

نشسته است. نو محافظه کاران با این که با هم در خلق و خوی و سبک کار اختلاف دارند ولی عمده‌ها به چهار اصل بنیادین نو محافظه گرانی که بر اساس آموزش ها و رهنمودهای لئو اشتراک ، الن بلوم و آلبرت وولستر تنظیم و تدوین گشته اند ، اعتقاد دارند. این چهار اصل عبارتند از :

۱- "علاقه مندی به دموکراسی و حقوق بشر" : نو محافظه کاران معتقدند که دموکراسی و حقوق بشر نیز مثل دیگر محصولات انسانی به پایان تولیدی خود رسیده، پس مثل هر کالائی قابل صدور است. آمریکا "به حق" مالک منحصر به فرد این کالا در جهان است و در صدور آن موقعیت انحصاری دارد. اگر دولتی و یا نیروئی این اصل را نپذیرد ، نه تنها به "رستگاری" و توسعه دست نخواهد یافت، بلکه در اقیانوسی از بحران و فقر و جنگ های داخلی فرو خواهد رفت. در پیاده کردن این اصل ، نو محافظه کاران با تکیه بر قدرتی آمریکا به عنوان یک "ابر قدرت بلامنازع" حتی قوانین مصنوعی و تخیلی حاکم بر بازار نئولیبرالیستی "آزاد" و "مقدس" سرمایه داری جهانی را نیز رعایت نمی کنند .

۲- "باور به کاربست قدرت ایالات متحدهی آمریکا برای مقاصد اخلاقی": نو محافظه کاران بر این باورند که آمریکا به شکرانهی توسعهی اندیشه های لیبرال بورژوازی و جهانی تر شدن نه تنها به سطح یک قدرت بلامنازع نظامی در "پایان تاریخ" رسیده، بلکه با ظهور و گسترش "انسان گلوبال" و یا "آخرین انسان" ("خاتم الانبیا") قادر است که در اکناف جهان با ایجاد "بازار آزادی" به وسعت کره‌ی خاکی حاکم و تنظیم کننده‌ی خلیقات ، ارزش های اخلاقی و باشد.

۳- "تردید نسبت به توان مندی حقوق بین الملل و نهادهای بین المللی در حل مشکلات مهم منیتی":

موفق شدند ، آغاز های نو محافظه کاری در دهه‌ی پر تلاطم ۱۹۶۰ فرا رویید. در دهه ۱۹۷۰ که اعضای اصلی گروه "سیتی کالج نیویورک" به درجات عالی دانش‌گاهی راه یافتند ، با انتشار نشریه ، به نقد سیاست های "دولت رفاه" و برنامه های اصلاحی دولت برای گسترش عدالت اجتماعی پرداختند. در حالی که این نشریه صرفا به مسائل داخلی در آمریکا "The Public Interest" (بی اهمیت نشان دادن خواسته های جنبش سیاهان ، عدم کارایی اصلاحات دولتی در زمینه های آموزش و پرورش ، بهداشت و سلامتی عمومی و) می پرداخت ، ایرونیگ کریستول بنیان‌گذار نشریه‌ی فوق ، به انتشار دو مجله دیگر "The National Interest" و "Commentary" نیز مبادرت ورزید که به مسائل سیاست خارجی آمریکا (مثل توجیه روشن‌فکرانه‌ی جنایات آمریکا در ویتنام

و در مرحله بعدی به زیر سلطه ی خود کشیدن فرانسه و دیگر کشورهای "اروپای قدیم" ، اخته کردن روسیه و بالاخره محاصره و جلوگیری از رشد بیشتر چین می باشد. نو محافظه کاران که در ۱۹۹۰ (اولین دهه ی بعد از فروپاشی شوروی و پایان دوره ی "جنگ سرد") به مقامات کلیدی در بنیادها و نهادهای دولتی و خصوصی آمریکا دست یافته و بعد از گزینش جورج دبلیو بوش (توسط شرکت های فرا ملی نفتی و شبکه تسلیحاتی و رسانه های گروهی) به سمت ریاست جمهوری در سال ۲۰۰۰ ، پست های حساس نظامی ، اداری و دیپلوماتیک را تحت تسلط خود در آوردند، چه کسانی هستند و چه می گویند:

تبار شناسی نو محافظه کاران

خاستگاه و پیشینه ی نو محافظه کاران (که بعد از تسخیر قدرت در سال ۲۰۰۰ و سپس با استفاده از حادثه‌ی مرموز و خونین ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ پروژه سیاسی خود را زیر عنوان "دکترین بوش" به عنوان "باران رحمت" در "خاورمیانه بزرگ" تنظیم و پیاده ساختند) به سالهای آغازین دهه ۱۹۴۰ در نیویورک می رسد. در آن زمان تعدادی از دانش‌جویان روشن‌فکر "سیتی کالج نیویورک" که گرایشات چپ مارکسیستی و طرفدار آموزش های لئون تروتسکی بودند،

خاستگاه و پیشینه ی نو محافظه کاران (که بعد از تسخیر قدرت در سال ۲۰۰۰ و سپس با استفاده از حادثه‌ی مرموز و خونین ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ پروژه سیاسی خود را زیر عنوان "دکترین بوش" به عنوان "باران رحمت" در "خاورمیانه بزرگ" تنظیم و پیاده ساختند) به سالهای آغازین دهه ۱۹۴۰ در نیویورک می رسد. در آن زمان تعدادی از دانش‌جویان روشن‌فکر "سیتی کالج نیویورک" که گرایشات چپ مارکسیستی و طرفدار آموزش های لئون تروتسکی بودند،

بعد از پایان جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵) و آغاز دوره "جنگ سرد" (۱۹۴۷) اکثریت قریب به اتفاق اعضای این محفل به تدریج با مارکسیسم وداع گفته و به ضد کمونیست های دو آتش تبدیل گشتند. از این ضد کمونیست های جدید که از طریق ترویج و تبلیغ به جلب و جذب جوانان و دانش‌جویان به جنبش ضد کمونیستی و ضد برابری خود موفق شدند ، آغاز های نو محافظه کاری در دهه‌ی پر تلاطم ۱۹۶۰ فرا رویید.

و یا کودتای ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳ و ترور سالوادور آلنده در شیلی) می پرداخت. نو محافظه کاران جوان مثل فرانسیس فوکویاما ، بیل کریستول (پسر ایرونیگ کریستول) و نظریه های خود را در دهه‌ی هشتاد سده‌ی بیستم در هر سه‌ی این نشریه ها انتشار می دادند.

کالبد شکافی ایدئولوژی نو محافظه کاران نو محافظه گرانی ارثیه شوم گروه "سیتی کالج نیویورک" است که در دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ از یک پروسه "مسخ" ایدئولوژیکی و سیاسی عبور کرده و امروز به عنوان یک جناح سیاسی در کاخ سفید بر اریکه ی قدرت

گرد هم آمده و به بحث و فعالیت در حیطه‌ی اشاعه‌ی سوسیالیسم پرداختند. معروف ترین اعضای این گروه عبارت بودند از : ایرونیگ کریستول ، دانیل بل ، ایرونیگ هاو ، سیمور لیپیت ، فیلیپ سلزنیک ، نیتان گلاوز و بعد ها پاتریک موبینهن .

بعد از پایان جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵) و آغاز دوره "جنگ سرد" (۱۹۴۷) اکثریت قریب به اتفاق اعضای این محفل به تدریج با مارکسیسم وداع گفته و به ضد کمونیست های دو آتش تبدیل گشتند. از این ضد کمونیست های جدید که از طریق ترویج و تبلیغ به جلب و جذب جوانان و دانش‌جویان به جنبش ضد کمونیستی و ضد برابری خود

سرنگونی نظام ولایت فقیه حامی سرمایه درگرو رشد جنبشهای توده‌ای است !

توطئه های امپریالیستی... بقیه از صفحه آخر

واقعی هستند. حتی در اسرائیل در مورد این موضوع بحث می شود: سازمان جاسوسی اسرائیل ناراحت است که، چنان چه حماس این مدارک را انتشار بدهد، آبرو ریزی بهزودی شروع خواهد شد. بنا به ادعای حماس در این مدارک چندین دام سکسی در مورد شخصیت‌های مستقل سیاسی نیز توضیح داده شده است: آنها وارد "فعالیت‌های غیراخلاقی" شده بودند. بنا به گفته ی حماس از ۲ وزیر و چندین وکیل در صحنه های سکسی فیلم‌برداری شده است تا به شهرت آنها و باقی ماندنشان به مثابه رهبر صدمه وارد شود. براساس گفته ی وزیر داخله ی سابق، سعید سیام، سیستم امنیتی فلسطین رهبران سیاسی، مدیران نهادهای اجتماعی و وکیل ها را به خانه‌هایی در غزه برده‌اند که در آن جا دوربین‌های مخفی کار گذاشته شده و زنان روسپی در آن بودند. از این رهبران با روسپیان در وضعیت‌های ناجوری فیلم گرفته شده است. این افراد سپس توسط سیستم امنیتی مرجع فلسطین تهدید شده اند که، چنان چه پول ندهند، افساء خواهند شد. برخی از آنها هزاران دلار پرداخت کرده اند تا آبرو ریزی خود را مخفی کنند. سیام وزیر سابق گفت که مرجع فلسطین از همان روشی استفاده کرده که اشغال‌گران فلسطین می کنند.

هماهنگی امنیتی
بنا به خبر وای نت نیوز (ynet news)، اولمرت به عباس قول دادن ۶۰ تانک روسی را داده برای مقابله با غیرنظامیان فلسطینی در ساحل غربی. این تنها نتیجه‌ی دیدار سران می‌تواند باشد. هر دوی اینان نام افراد تحت تعقیب را با هم رد و بدل خواهند کرد. این را "هماهنگی امنیتی" می‌نامند که معنای جز جاسوسی ندارد. این تنها ماده از "توافقات" اسلو بود که باقی مانده است. از این طریق، مرجع فلسطین، هم راه با اسرائیلی‌ها، هر کس را که بخواهند گرفته و زندانی می‌کنند. به علاوه باید منتظر این بود که اسرائیلیها وارد شهرهای فلسطینی شوند و درجائی که مرجع فلسطین افراد مظنون را به محاصره انداخته است، تسلیم مهاجمان نماید. همانند گذشته که ارتش اسرائیل وارد جریکو می‌شد. مبارزان فلسطینی را توقیف کرده، برهنه نموده و از خانه ها بیرون می‌انداخت و سپس همه ی آنها را می‌ربود. این در رام الله هم در آغاز انتفاضه اتفاق افتاد. تحت "هماهنگی امنیتی" جدید، اولمرت مسئولیت کشتن رهبران حماس را به دست خواهد گرفت.

دیروز اولمرت به عباس قول آزادی ۲۵۰ نفر از افراد الفتح زندانی در اسرائیل را داد و از کابینه اش خواست با این پیشنهاد موافقت کند. او گفت که این ۲۵۰ نفری که آزاد می‌شوند باید دستهای شان "از خون پاک باشد". مع الوصف اولمرت اعلام نکرد که برخی از پست‌های بازرسی را بخواهد داشت. زیرا نیروهای مسلح اسرائیل موافق نیستند که اولمرت در کار آنها دخالت کند، نظیر هجوم به شهرها و کشتن فلسطینیان غیر مسلح.

مرجع فلسطین و حماس: فحش‌های دوجانبه تمام فلسطینیان می‌دانند که جلسه‌ی سران در شرم الشیخ برای داغان کردن حماس در غزه و ساحل غربی

شرم الشیخ، شالیت و جونستون فلسطینیها به مدارک به جا مانده از مرجع فلسطین با علاقه مندی نگاه می‌کنند. آنها علاقه ای به نشست سران در شرم الشیخ (عباس، اولمرت، مبارک و عبدالله) ندارند. آنها می‌دانند که فروخته خواهند شد و اسرائیل هرگز به خواسته های فلسطینیان در این اجلاس تحقق نخواهد بخشید. از جمله این که آنها به دیوارکشی ادامه خواهند داد؛ به استقرار غیرقانونی یهودیان در سرزمین فلسطین ادامه خواهند داد؛ از تخریب خانه های فلسطینیان دست برنخواهند داشت. پیشنهاد آزاد کردن ۲۵۰ نفر زندانی فلسطینی در اسرائیل هم شرم آواراست.

حماس از جانب خود ویدئوی شالیت و جونستون را ارائه داد تا جو شرم الشیخ را مه آلود کند و مردم اسرائیل را وادار سازد که علیه اولمرت شوند. در مورد روزنامه نگار جونستون، صحبتی هست که حماس می‌خواست او را آزاد کند و الفتح و مرجع فلسطین مخالف آزادی او بودند... و مایل نبودند که حماس یک امتیاز سیاسی به دست آورد و نهایتاً می‌خواستند از جونستون برای خواستهای سیاسی خود بهره جویند. شاید اسرائیلیها چند نقطه‌ی بازرسی را

ژنرال فلسطینی عبدالرزاق الیحیی صورت گرفته است. این به معنای فاجعه‌ای است که در حال رخ دادن است. لیست بلندبالائی از اشخاصی که در ساحل غربی باید دستگیر و یا کشته شوند، توسط آمریکائیکها به PA (مرجع فلسطین - دستگاه اداری زیر نظر محمود عباس - مترجم) ارائه شده است. انتشار دیدار آمریکائیکها در روزنامه های فلسطین، موجی از نفرت نسبت به آمریکا و ارتش فلسطین را سبب شد. مردم فلسطین ضدمداخله‌ی آمریکا در امور داخلی و مسائل امنیتی فلسطین هستند. "ما از آمریکا متنفریم. آنها قوی‌ترین متحد اشغال‌گران اسرائیلی هستند. آمریکائیکها هرگز برای ما عدالت و صلح نخواهند آورد. آنها تنها خواستشان ایجاد عروسکان سیا در سرزمین ما می‌باشد". چنین است آن چه که توده‌ی مردم فلسطین می‌گویند.

از اکتبر ۲۰۰۶، آمریکا پیشنهاد کمک به نیروهای عباس را داد. آنها یک کامپ آموزشی در نزدیکی جریکو ساختند و افسران آمریکائی به سربازان عباس در آن کامپ آموزش می‌دهند. از آن تاریخ نفرت فزاینده‌ای نسبت به آمریکا شروع شد که هم راه بود با اغتشاشات زیادی که بین دونیروی بزرگ الفتح و حماس روی داد. اکثر فلسطینیان هوادار حماس هستند و دولت آن را قانونی می‌دانند. فلسطینیان هرگز از عروسکان آمریکا در مرجع فلسطین پشتیبانی نخواهند کرد. حتی اگر آمریکا برای فلسطینیان جائی (منظور کشوری است) درست کند و یا آنها تحت حکومت نظامی بین المللی بقیه ی عمرشان را بهسر آورند. فلسطینیان این چنین هستند و برای همیشه باقی خواهند ماند.

در ساحل غربی بعد از کنفرانس مطبوعاتی خلیل الحلیه، سخنگوی حماس در غزه، صحبت عمده‌ی مردم فلسطین در مورد مدارکی است که حماس در مرحله‌ی مختلف مرجع فلسطین پیدا کرده است: تجهیزات پیش رفتی جاسوسی آمریکا، و ضبط شده در چیسها، که نشان می‌دهند که "الترناتیو امنیتی" و سیستم جاسوسی ارتش فلسطین، نه تنها در فلسطین مشغول جاسوسی از افراد بانظرات سیاسی مختلف هستند، بلکه آنها حتی به جاسوسی از رئیس جمهور عباس و رئیس جمهور سابق، عرفات و کارمندانشان، در مورد مذهبی‌ها، رهبران نظامی و سیاسی کشورهای دیگر عربی، پرداخته اند. هم چنین لیست‌هایی از نام افرادی که باید کشته شوند، پیدا شده‌اند. فلسطینیان در این فکرند که آیا این اطلاعات

عراق" که نخست وزیر نوری المالکی مدعی شد، لایحه‌ی نفت که توسط دولت چند روز پیش تصویب شد، به روشنی نشان می‌دهد که "زهر"ی است برای مردم عراق. این قرار داد ستمگرانه ای است که مالکی و وزیرانش امضاء کرده و برای تصویب به مجلس فرستاده‌اند...

متخصصان نفت عراق، شخصیت‌های ملی، افراد سیاسی و تعدادی از گروه‌هایی که در دولت هستند، هشدار داده‌اند که این قرار داد تجدیدنظرشده به طور قطع باعث بروز جنگ داخلی و احتمالاً تقسیم کشور خواهد شد.

طبق نظر یک شخصیت رسمی برجسته که در مباحثات اخیر شرکت داشته و در تعویضها و تغییرات لایحه سهیم بوده معتقد است که دولت به این هشدارها ترتیب اثر نخواهد داد.

او دولت مالکی را متهم کرد که برخلاف ادعایش، در آشتی دهی ملی خراب کاری می‌کند. "هدف پشت سر قانون نفت، استحکام بخشیدن به آشتی ملی و نه خراب کاری در آن بود. ما خواستار آن بودیم که این قانون عراقیها را متحد کند و نه این که آنها را از هم جداسازد."

واقعیت این است که حکومت این ادعا را رد نکرد و متخصصین این لایحه را خطری علیه آن چه که تنها منبع درآمد عراق است، دانسته و دلایل کافی برای هشدار وی وجود دارد...

تمامی مردم کشور امید داشتند که قانون به طریقی تجدیدشود که گروه‌های مختلف را به هم نزدیک نماید که علامتی خواهد بود برای آشتی ملی.

اما پیداست که متخصصین دولت برای از بین بردن عدم توازنهای موجود در لایحه، تلاش نکردند و یک بار دیگر ما در چهار راه یاس، شکایت... علیه کسانی قرار گرفته ایم که مصمم هستند خوشبختی ما را دزدیده و دروغها و من درآوردی های شان را به ما بفروشند. ضروری نیست که به دولت و ملت عراق گفته شود که لایحه‌ای که در برابر مجلس قرار گرفته یک بمب زمانی است که تهدیدی است به آن چه که وحدت کشور و حقوق نسلهای کنونی و آینده‌ی کشور نامیده می‌شود.

Uruknet.de/?s2=10&34369=1&1=1

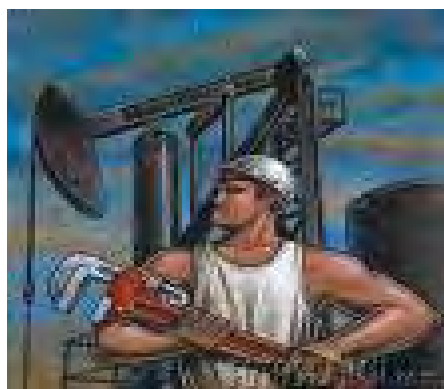
کودکان به دلیل گرما و گرسنگی جیغ می‌کشند و صدها نفر مریض و پیر از درد می‌نالند. چیزی برای خوردن باقی نمانده و جایی برای استراحت و خواب موجود نیست. برخی دوباره به قاهره برمی‌گردند به امید این که بعداً این معبر باز شود.

چرا مصریها مرز را برای این ۶ هزار نفر بسته‌اند؟ چرا این رفتار غیرقانونی را که برخلاف قوانین بین‌المللی و حقوق بشر است، صورت می‌دهند که منجر به مرگ و درد و رنج هم سایه‌گان شان در نوار غزه می‌شود؟

مصر کشور مستقلی است و نباید از اسرائیل، آمریکا و یا "حکومت اضطراری" رام الله - خائنینی که با دشمن اسرائیل و نیروهای اشغال‌گراش هم کاری می‌کنند - دستور بگیرد! این یک عمل جنایت کارانه است. این جنایتی است که در برابر چشمان ما جریان دارد که توسط جانیانی صورت می‌گیرد که در انتظار مرگ فلسطینیان در معبر رفته روزشماری می‌کنند.

Uruknet.de/?s1=1&p=34387&s2=11

قانون نفت کشور را غرق هرج و مرج می‌کند



قانون نفت کشور را غرق هرج و مرج می‌کند

۹ ژوئیه ۲۰۰۷ - سعدعباس اعظم یاس و نومیدی تنها حاصلی است که ما از قانون جدید نفت به دست خواهیم آورد که همانند دیگر مسائل، آمریکا هدایت اساسی آن را خواهد داشت. به جای "هدیه به مردم

ترتیب داده شده است... در روزهای اخیر مرجع فلسطین ۱۷ رهبر حماس را در ساحل غربی دستگیر کرده است... بحثهای حماس و الفتح به سطح کوچکی و بازار رسیده و طرفین به یکدیگر توهین می‌کنند...

مقامات مرجع فلسطین از آن چه که در غزه روی داده سخت هراسانند. توفیق تیراوی از مرجع فلسطین در رام الله کنفرانسی ترتیب داد و به اتهاماتی که حماس وارد کرده بود، پاسخ داد. اما او قادر به جواب‌گویی درستی نشد. او کشتن اعضای حماس در ساحل غربی را انکار کرد و مدعی شد که این کار خودشان است... تیراوی می‌داند که چه چیزی در غزه به جا گذاشته است و به همین علت هراسان است. او یکی از فاسدترین مسئولین مرجع فلسطین بود که دستگاه جاسوسی در غزه را اداره می‌کرد. uruknet.info?p=... ۳۴۰۲۵

در انتظار ورود از مرز رفته

در انتظار ورود از مرز رفته ۱۰ ژوئیه ۲۰۰۷

به نقل از صدای فلسطین آزاد

بیش از ۶۰۰۰ نفر فلسطینی در دروازه‌ی عبور رفته واقع در مرز مصر و فلسطین در انتظار ورود به نوار غزه به سر می‌برند. ۲۸ نفر از آنها از نیمه‌ی ژوئن تا به حال مرده‌اند - انتظار در گرمای سوزان آفتاب. برخی دیگر به دلیل فقدان دوا و درمان و رنج کشیدن در شرایط ناگوار و در انتظار نجات، مرده‌اند.

تصمیم گیرنده‌گان مشغول بازی قمار با جان آدمها هستند و در بازکردن مجدد مرز ناموفق مانده‌اند... دولت حماس چندین بار سعی کرده است تا مرز بازشود و روز سه شنبه در نوار غزه در نزدیکی منطقه‌ی عبور مرزی، تظاهراتی ترتیب داد. سازمانهای انسان دوست و حقوق بشری نگرانی عمیق خود را از وضعیت نامناسب بسته بودن مرز اعلام کرده‌اند. فلسطینیان منتظر در مرز پولشان ته کشیده و در مرز یاس و نامیدی قرار گرفته‌اند.

که کافی بود به آن پی برده شود تا از طرف همگان تصدیق شود که این سیستم بهترین نقشه برای بهترین جامعه ممکنه است. « (۴)

مارکس و انگلس سوسیالیسم تخیلی را مورد انتقاد دیالکتیکی و ریشه ای قرار دادند. آنها با دو کشف بزرگ (بینش ماتریالیستی تاریخ و راز تولید سرمایه داری) سوسیالیسم ماقبل خود را به یک آموزش (دکترین) سوسیالیسم علمی تبدیل نمودند. آنها سوسیالیسم را برای نخستین بار با جنبش کارگری درهم آمیختند و بدین طریق تئوری راهنمای عمل پرولتاریا (این گورکن نظام سرمایه داری و سازمان دهنده جامعه کمونیستی آینده) را تدوین نمودند.

- ۱ - مارکس و انگلس «مانیفست حزب کمونیست».
- ۲ - انگلس «مؤخره بر مسائل اجتماعی روسیه».
- ۳ - انگلس «آنتی دورینگ».
- ۴ - انگلس «آنتی دورینگ».

۲ - سوسیالیسم علمی

سوسیالیسم علمی دکترینی است که توسط کارل مارکس و فردریش انگلس در جریان بررسی سه پراتیک بزرگ انقلابی (مبارزه طبقاتی، مبارزه تولیدی و آزمون های علمی) بشر تا قرن ۱۹ میلادی، پایه گذاری شد و تا امروز به تکامل خود ادامه می دهد.

بررسی و تحلیل روند تاریخی ای که موجب پیدایش بورژوازی و پرولتاریا و تضاد آشتی ناپذیر آنها شده است و کشف ابزار حل این تضاد و تصادم آنتاگونیستی در وضعیت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی موجود، محتوی اصلی سوسیالیسم علمی را تشکیل می دهند.

سوسیالیسم علمی به مثابه علم رهایی طبقه کارگر، از یک طرف ادامه و تکامل جریانات فکری قرون ۱۸ و ۱۹ در زمینه فلسفه، اقتصاد و تئوریهای انقلاب اجتماعی و سوسیالیسم است و از طرف دیگر محصول تضادهای طبقاتی و مبارزه طبقاتی در دوران سرمایه داری و تکامل آن از مرحله رقابت آزاد به مرحله رقابت انحصارات مالی سرمایه (امپریالیسم) می باشد. سوسیالیسم علمی از سه جزء تشکیل شده است:

۱- بینش علمی از تاریخ یا ماتریالیسم تاریخی که شامل بررسی تکامل جوامع طبقاتی و به طور مشخص شامل تئوری شیوه های تولیدی ماقبل سرمایه داری و تئوری شیوهی تولید سرمایه

مروری کوتاه به برخی مقولات تاریخی، سیاسی از دیدگاه کمونیسم علمی

یک طرف منوط است به وجود شرایط مادی نجات این طبقه (رشد نیروهای مولده، کار اجتماعی و...) و از طرف دیگر به شکل پرولتاریا به صورت یک طبقه و بنابراین به صورت یک حزب سیاسی.

- درک این مسئله که، برای اصلاح واقعی و دگرگونی جامعه، باید بر روی فعالیت اجتماعی و اقدام سیاسی و به ویژه انقلابی طبقه کارگر تکیه نمود:

« به همین جهت آنان هر اقدام سیاسی و به ویژه انقلابی را طرد می نمایند و برآنند که از طریق مسالمت آمیز به هدف خود دست یابند و در کوشش اند تا به کمک آزمایش های کوچک و البته بی نتیجه و به زور مثال و نمونه راه را برای انجیل اجتماعی خویش هموار سازند. » (۱)

پایه گذاران سوسیالیسم قبل از مارکسیسم می خواستند راه حل مسائل اجتماعی را که هنوز در بطن مناسبات اقتصادی تکامل نیافته نهفته بود از مغزهای خود بیرون آورند. آنها قادر به درک این اصل ماتریالیسم تاریخی نبودند که « از نظر تاریخی غیرممکن است که یک مرحله تاریخی پایین اقتصادی بتواند مشکلات و تصادماتی را حل کند که تازه در مرحله بالاتری از تکامل می توانند به وجود آیند. » (۲) بدین جهت، سوسیالیست های تخیلی اگر چه تضادها و نابه سامانی های دوران اولیهی جامعهی سرمایه داری را مشاهده می کردند و شدیداً آنها را محکوم می نمودند ولی « رفع این نابه سامانیها را در عقل متفکر می دیدند. » (۳)

« سوسیالیسم برای آنان بیان حقیقت مطلق عقل و عدالت بود و تنها کافی بود کشف شود تا با نیروی خود دنیا را به تسلط خویش درآورد. باید نظام اجتماعی نو و کاملی اختراع می شد و چنین نظامی می بایستی از خارج، از طریق تبلیغات و حتی الامکان از طریق نمونه های آزمایشی به جامعه تحمیل می گردید. برای آنان سوسیالیسم سیستمی بود

از این شماره به بعد، سعی می کنیم به طور خلاصه برخی مقولات تاریخی و ایده نولوژیک - سیاسی که توسط کمونیسم علمی مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته اند، برای بالابردن آگاهی خواننده گانی که فرصت و یا امکان مطالعهی آن مطالب را نداشته اند، بیاوریم. باشد که کمک هرچه کوچکی در فراگیری کمونیسم علمی به آن رفقا و دوستان کرده باشیم.

۱ - سوسیالیسم ماقبل مارکس

سوسیالیسم ماقبل مارکس محصول شرایط اقتصادی و اجتماعی خاصی از تکامل جوامع اروپای غربی بود. ادبیات سوسیالیستی که در دوره اضمحلال فئودالیسم و تکوین سرمایه داری در اروپا پدیدار گشت یا از منافع بقایای عوامل زیربنایی و روبنایی در حال زوال جامعه دفاع می کردند - و بنابراین ارتجاعی بودند - و یا از منافع بورژوازی در حال رشد به دفاع برمی خاستند و بدین ترتیب محافظه کار و بورژوائی بودند (خصلت محافظه کارانه ای که، با رشد تضاد نوظهور و آنتاگونیستی میان پرولتاریا و بورژوازی، به تدریج ارتجاعی می گردید) و یا مدافع منافع پرولتاریای نوحاسته و ترجمان خواست های این طبقه و بنابراین انقلابی بودند.

سیستم های اصلی سوسیالیستی و کمونیستی در اواخر قرن ۱۸ و اوایل قرن ۱۹ و قبل از پیدایش مارکسیسم، در اروپا پدیدار گردیدند. سیستم « سن سیمون »، « فوریه »، « آون » و... در دوران اولیه رشد پرولتاریا و تکامل سرمایه داری، یعنی زمانی که مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی رشد نیافته بود، به وجود آمدند. بنیان گذاران این سیستم ها یعنی سوسیالیست ها و کمونیست های تخیلی (اوتوپیک) متقدمین بانیان سوسیالیسم علمی (مارکس و انگلس) به شمار می آیند. تئوریهای، نظرات، پیشنهادات و نسخه های اجتماعی سوسیالیستهای تخیلی در حقیقت نتیجهی موقعیت تاریخی و سطح نازل تولید سرمایه داری و وضع طبقاتی نابالغ آن زمان بود. ضعف و ناتوانی سوسیالیستهای تخیلی در این بود که آنان به علت شکل نارس مبارزه طبقاتی و همچنین به علت شرایط زنده گانی خود، از دریافت و درک مسائل زیر عاجز بودند:

- درک این که رهایی بشریت، در دورانی که تضاد بین بورژوازی و پرولتاریا در شرف تبدیل به تضاد عمده است، در درجه اول منوط به رهایی پرولتاریا از بند نظام سرمایه داری است.

- درک این مسئله که رهایی پرولتاریا، از

داری (از لحاظ ساخت اقتصادی/ایدئولوژیک / قضائی/سیاسی)

است.

۲- جهان بینی پرولتاریائی یا ماتریالیسم - دیالکتیک.

۳- تئوری انقلاب پرولتاریائی یا تئوری دوران گذار از سرمایه داری به کمونیسم.

سوسیالیسم علمی در دوران معینی از تاریخ یعنی در مرحله پیدایش طبقه کارگر معاصر، در جریان انقلاب صنعتی اروپا (در اواخر قرن ۱۸ و نیمه اول قرن ۱۹) و مبارزه‌ی طبقه کارگر علیه بورژوازی به وجود آمده است. مارکس و انگلس به‌مثابه عناصر آگاه و پیشرو طبقه کارگر، از طریق شرکت مستقیم در مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا و متشکل ساختن آن، رهبری و هدایت این مبارزه و جمع بندی از مبارزات و قیام های کارگری و توده ای، جمع بندی از تئوریهای سوسیالیستی تخیلی و جهان بینی های غیرپرولتری و تخیلی و نفی دیالکتیکی آنها و بالاخره با مطالعه، بررسی و تحقیق علمی در مسائل اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فلسفی دوران ماقبل سرمایه داری و زمان خود، موفق می گردند سوسیالیسم علمی را پایه گذاری و تدوین نمایند. آنها مطالعه و تحلیل همه جانبه از وضعیت عینی و تضادهای درونی جامعه سرمایه داری و بررسی انتقادی سوسیالیسم تخیلی را به‌مثابه دو وظیفه‌ی خطیر و اساسی به موازات یکدیگر در مرکز فعالیت‌های تحقیقی خود قرار دادند. این دو وظیفه با هم در یک ارتباط متقابل و دیالکتیکی قرار داشتند. زیرا همان‌گونه که انگلس خاطرنشان می ساخت، از یک طرف «سوسیالیسم جدید مانند هر تئوری نوینی، هر چقدر هم از واقعیات مادی اقتصادی ناشی شده باشد، می بایستی در ابتدا با ماتریال فکری موجود در رابطه قرار گیرد.» (۱) و از طرف دیگر، این ماتریال فکری (که عمدتاً مکاتب سوسیالیستی و کمونیستی تخیلی بود) خود محصول دوران اضمحلال فنودالیسم، پیدایش انقلابات بورژوایی و به دنبال آن رشد جنینی و بطنی جنبش پرولتری و مبارزات مستقل کارگری اروپا بود. از این رو، مارکس و انگلس با مطالعه جامع و دقیق شرایط عینی سیستم سرمایه داری، نطفه های درست، سالم و انقلابی اندیشه های سوسیالیستی دوران ماقبل خود را از پوسته‌ی غیرواقعی، پندارگرایانه، غیرعلمی و غیرپرولتری آن جدا ساخته و برای تبدیل سوسیالیسم به علم، قبل از هر چیز، «آن را بر روی یک زمینه عینی استوار» ساختند. (۲)

سوسیالیسم تخیلی، علارغم انتقاد شدیدی که به سیستم سرمایه داری و عملکرد آن وارد می آورد، هیچ گاه اساساً از محدوده‌ی یک سلسله نظریات و نسخه های اجتماعی تخیلی و ذهنی (سوبژکتیف) خارج نشد و به سلاح تئوریک تغییر واقعیت تبدیل نگردید. سوسیالیسم ماقبل مارکسیسم به بینش ماتریالیستی - دیالکتیکی تاریخ مسلح نبود و لذا نمی توانست به‌طور علمی شیوه‌ی تولید سرمایه داری، مکانیسم استثمار و تضادهای درونی و ذاتی جامعه‌ی سرمایه داری و بالاخره شرایط زایش، تکامل و زوال اجتناب ناپذیر این سیستم را مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار دهد. در نتیجه این سوسیالیسم نه می توانست به‌طور صحیحی منشأ تغییرات، تحولات و انقلابات اجتماعی را جستجو نماید و نه ابزار حل نابه‌سامانی های جامعه سرمایه داری را در دست داشت.

مارکس و انگلس با بکار بستن ماتریالیسم در قلمرو پدیده های اجتماعی (زندگی اجتماعی انسان) و با تدوین تئوری شیوه تولید سرمایه داری، یعنی به عبارت دیگر با دو کشف بزرگ خود (ماتریالیسم تاریخی و قانون ارزش اضافی) سوسیالیسم را به علم تبدیل کردند. انگلس می گوید:

«ما این دو کشف بزرگ، درک ماتریالیسم تاریخی و افشای راز تولید سرمایه داری را مدیون مارکس هستیم. با این دو کشف، سوسیالیسم به علم تبدیل گردید و اکنون باید در وهله‌ی اول به جزئیات و روابط آن پرداخت.» (۳)

شایسته‌گی مارکس و انگلس در این نهفته بود که برای اولین بار سوسیالیسم را با جنبش کارگری درهم آمیختند. برخلاف سوسیالیست های تخیلی، آنها ثابت کردند که سوسیالیسم تنها یک آرزوی تخیلی انسانها نیست، بلکه نتیجه‌ی ضروری و منطقی رشد جامعه‌ی سرمایه داری و مبارزه‌ی طبقاتی است. آنها نشان دادند که پرولتاریا تنها طبقه‌ی انقلابی مصمم و پیگیر است که رسالت انهدام نظام سرمایه داری و ایجاد جامعه‌ی نوین سوسیالیستی و کمونیستی را برعهده دارد و این جامعه نه از طریق مسالمت آمیز، بلکه به وسیله‌ی انقلاب قهرآمیز و دیکتاتوری پرولتاریا مستقر می شود. دیکتاتوری پرولتاریا نیز در سرتاسر دوران ساختمان سوسیالیسم برای سرکوب نیروی مقاومت سرسختانه‌ی استثمارگران، از بین بردن نیروی عادت و آماده سازی شرایط زیربنایی و روبنایی کمونیسم لازم و ضروری است. سوسیالیسم بدین ترتیب از تخیل و رؤیا به یک تئوری علمی انقلابی و راهنمای عمل

پرولتاریا و کمونیستها تبدیل گردید:

«نیروی انسداد ناپذیر و جاذبه این تئوری که سوسیالیستهای تمام کشورها را به طرف خود کشانده، در این است که روحیه‌ی انقلابی را با خصلت عالی و دقیق علمی (که آخرین کلام علوم اجتماعی است) تلفیق داده است.» (۴)

پس از مارکس و انگلس، لنین و مائوتسه دون با تکیه بر تجارب انقلابی روسیه و چین، تجربه ساختمان سوسیالیسم در این کشورها و تجربه تاریخی مبارزات طبقاتی پرولتاریا و خلق های جهان، سوسیالیسم علمی را تکامل دادند. آموزش سوسیالیسم علمی، به‌مثابه جهان بینی راهنمای مبارزه‌ی دوران ساز پرولتاریا، تا ساختمان کمونیسم در مقیاس سراسر گیتی و در جریان پراتیک انقلابی پرولتاریای جهانی، پیوسته تکامل خواهد یافت.

۱- انگلس «آنتی دورینگ»

۲- انگلس «آنتی دورینگ»

۳- انگلس «آنتی دورینگ»

۴- لنین «دوستان مردم کیانند ...»

۳- پرولتاریا، موقعیت و رسالت او

طبقه‌ی کارگر (پرولتاریا) آن طبقه‌ی اجتماعی است که فاقد هر گونه تملک و تصاحب بر وسایل تولید بوده و شرایط زیست خود را تنها از طریق فروش نیروی کار خود به مالکین وسایل تولید (سرمایه‌داران)، فراهم می آورد. طبقه‌ی کارگر در مرحله ای از تکامل تاریخی پروسه تولید و نیروهای مولده، در مرحله تکوین شیوه‌ی تولید سرمایه داری (در نتیجه انقلاب صنعتی در اروپا در نیمه‌ی دوم قرن ۱۸) و به دنبال آن در سایر کشورها، به وجود آمد. طبقه‌ی کارگر و طبقه‌ی سرمایه دار (پرولتاریا و بورژوازی) دو طبقه‌ی اصلی متخاصم را در شیوه تولید سرمایه داری تشکیل می دهند:

«مقصود از بورژوازی، طبقه سرمایه دار معاصر و مالکین وسایل تولید اجتماعی هستند که اجرا کننده‌گان کار مزدی می باشند. مقصود از پرولتاریا، طبقه‌ی کارگر معاصر است که از خود صاحب هیچ گونه ابزار تولید نیست و برای آنکه زنده‌گی کند، ناچار است نیروی کار خود را به معرض فروش بگذارد.» (۱)

در نظام سرمایه داری، کارگران از وسایل تولید کاملاً جدا شده اند. سرمایه داران نیروی کار کارگران را به‌مثابه یک کالا می خرند و از طریق مصرف آن در پروسه‌ی

را به سوی ایجاد نظام کمونیستی پیش برده و هدایت می نماید و سرانجام به موجودیت طبقات، مبارزه‌ی طبقاتی، استثمار فرد از فرد، تفاوت کارفکری و کاریدی، تفاوت شهر و روستا، به‌طور کامل پایان می بخشد.

« پرولتاریا از طریق از میان برداشتن رقابت، مالکیت خصوصی و کلیه اختلافات طبقاتی، خود را آزاد می کند. » (۴)

« تاریخ مبارزه‌ی طبقاتی ضمن تکامل خود به مرحله ای رسیده است که در آن طبقه‌ی استثمار شونده و محکوم یعنی پرولتاریا نمی تواند از سلطه‌ی طبقه‌ی استثمارگر و حاکم، یعنی بورژوازی، رهایی یابد، مگر آنکه در عین حال و برای همیشه تمام جامعه را از هر گونه استثمار و ستم و تقسیمات طبقاتی و مبارزه‌ی طبقاتی، نجات بخشد. » (۵)

« هنگامی که پرولتاریا بر ضد بورژوازی ناگزیر به‌صورت طبقه ای متحد گردد و از راه یک انقلاب، خویش را به طبقه‌ی حاکم مبدل کند و به عنوان طبقه حاکم مناسبات کهن تولید را از طریق اعمال جبر ملغی سازد، آن‌گاه همراه این مناسبات تولیدی، شرایط وجودی تضاد طبقاتی را نابود کرده و نیز شرایط وجود طبقات به‌طور کلی و در عین حال سیادت خود را هم به عنوان یک طبقه از بین می برد. » (۶)

- ۱- مارکس و انگلس « مانیفست حزب کمونیست »
- ۲- مارکس « سرمایه »
- ۳- انگلس « آنتی دورینگ »
- ۴- انگلس « اصول کمونیسم »
- ۵- مارس و انگلس « مانیفست حزب کمونیست »
- ۶- مارس و انگلس « مانیفست حزب کمونیست »

۴ - منافع طبقاتی و آگاهی طبقاتی پرولتاریا

مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر علیه سرمایه داران، بیان تضاد میان منافع طبقه‌ی کارگر و طبقه‌ی سرمایه دار است. منافع طبقه‌ی کارگر را می توان به دو دسته تقسیم کرد: یکی «منافع خود به خودی بلاواسطه» و دیگری «منافع استراتژیک (دراز مدت)» یا به مفهوم واقعی کلمه «منافع طبقاتی طبقه کارگر».

منافع خود به خودی بلاواسطه شامل خواستها و مطالباتی است که طبقه‌ی کارگر در برابر مسائل روزمره خود ابراز می دارد. مطالباتی که در چهارچوب این منافع بیان می شود، فراتر

می دهند. اما پرولتاریا تنها به کارگران مولد محدود نمی شود و یا به عبارت دیگر تنها آن بخش از کارگرانی را که مستقیماً در پروسه تولید، ارزش اضافی تولید می کنند دربر نمی گیرد. زحمت‌کشان غیر مولد (که مستقیماً در پروسه‌ی تولید شرکت نمی کنند) نیز که تحت ستم و استثمار بورژوازی غیرصنعتی قرار دارند و به طور غیرمستقیم به تداوم تولید سرمایه‌داری کمک می کنند، جزء پرولتاریا محسوب می شوند. آنها (کارگران حمل و نقل، راه آهن، بنادر، پست و تلگراف، تجارتخانه ها و دیگر بخشهای خدماتی و غیره) به وسیله‌ی سرمایه‌ی تجاری و مالی استثمار می شوند.

بدین ترتیب طبقه‌ی کارگر شامل همه‌ی زحمت‌کشان مولد و غیرمولدی است که بنابر تعریف انگلس « مایحتاج خود را تنها از طریق فروش نیروی کار خویش تأمین می کنند ».

معیار کار مولد (کاری که در پروسه تولید صورت می گیرد و مستقیماً ارزش اضافی تولید می کند) از این جهت حائز اهمیت است که تعیین می کند که کدام بخش از پرولتاریا قادر است نقش رهبری انقلاب پرولتاری را ایفا نماید. تنها پرولتاریای مولد در صنعت بزرگ کارخانه ای است که به علت نقش و موقعیتش در پروسه تولید، پیشروترین بخش طبقه کارگر را تشکیل می دهد و از همه‌ی بخشهای دیگر این طبقه بیشتر توانایی و کیفیت رهبری انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم را دارد.

پرولتاریا دارای آن خصائص اصلی است که وی را به انقلابی ترین طبقه و نیروی اجتماعی در عصر سرمایه داری تبدیل می کند. این خصائص که از موقعیت اقتصادی و اجتماعی این طبقه نشأت می گیرند عبارتند از: ارتباط با پیشرفته ترین شکل تولید (تولید اجتماعی)، قابلیت عالی تشکل و انضباط پذیری که از تمرکز کارگران در واحدهای تولیدی ناشی می گردد و عدم تملک خصوصی بر وسائل تولید. پرولتاریا مترقی ترین، استوارترین، پیگیرترین و قاطع ترین نیروی اجتماعی در مبارزه علیه نظام استثمار انسان از انسان است.

پرولتاریا تحت رهبری حزب سیاسی پیشرو خود، با واژگون ساختن بورژوازی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا و اجتماعی کردن مالکیت بر وسایل تولید، یعنی با از میان برداشتن مالکیت بورژوایی و هر نوع مالکیت خصوصی بروسایل تولید به‌طور کلی، راه را برای شکوفایی و تکامل نیروهای مولده و در نتیجه، برای حیات فرهنگی، فکری و معنوی جامعه می گشاید و جامعه

تولید و ایجاد ارزش اضافی، آنان را استثمار می کنند. صنعت ماشینی، استثمار کارگران را به بیشترین حد می رساند: « صنعت ماشینی به نیرومندترین سلاح جنگی سرمایه علیه طبقه کارگر مبدل می شود. » (۲)

اگر پیدایش صنایع ماشینی به معنای بیکار شدن میلیونها کارگر دستی توسط تعداد کمی کارگر ماشینی است، توسعه و رشد صنایع ماشینی به معنای بی‌کار شدن خود کارگران ماشینی و در تحلیل آخر ایجاد تعداد کثیری کارگران بی‌کار است که یک ارتش ذخیره کامل صنعتی را تشکیل می دهند و موقعی که صنعت با تمام قوای خود کار می کند، با فروش نیروی کارشان به قیمت ارزان، مورد استفاده قرار می گیرند و زمانی که ضرورتاً دوران بحران سرمایه داری فرامی رسد (دورانی که نظام سرمایه داری قادر به نرخ و تولید ارزش اضافه نیست)، به خیابان ریخته می شوند. سرمایه داری پیوسته از چنین ارتشی استفاده می کند تا از طرفی رقابت را بین کارگران دامن زده و از تشکل آنان جلوگیری نماید و از طرف دیگر مزدها را (در شرایط کثرت تقاضای کار) در سطح نازلی نگه دارد. سرمایه داری با به‌کار انداختن ماشین آلات و ایجاد ارتش ذخیره، قبل از هر چیز و بیش از همه وسیله‌ی امرار معاش کارگران را چپاول می کند. سرمایه دار از طرفی ثروتهای اجتماعی تولید شده توسط کارگران را به تصاحب خود درآورده و در نزد خود انباشت می کند و از سوی دیگر در قطب مقابل خود انباشت فقر و گرسنگی را به وجود می آورد. انگلس می نویسد:

«صنعت ماشینی، این عظیم ترین وسیله برای کوتاه کردن زمان کار، به کامل ترین وسیله ای تبدیل می گردد که با کمک آن بتوان تمام دوران حیات کارگر و خانواده اش را به زمان کاری در خدمت افزایش سرمایه مبدل ساخت. از این طریق است که کار بیش از حد عده ای، شرط بی‌کاری دیگران می گردد و صنعت بزرگ که تمام دنیا را به منظور شکار مصرف کننده زیر پا می گذارد، در کشور خود میزان مصرف توده ها را تا مرز گرسنگی پایین می آورد ... انباشت ثروت در یک قطب در عین حال به معنای انباشت فقر، رنج، برده‌گی، جهل، ددمنشی و تنزل اخلاقی در قطب مقابل ... است. » (۳)

کارگران مولد (یا صنعتی) یعنی کارگرانی که بخش عمده‌ی ارزش اضافی را تولید می کنند، بخش قابل ملاحظه‌ای از طبقه‌ی کارگر را در جوامع سرمایه داری پیشرفته، تشکیل

در تدارک... بقیه از صفحه اول

را پس از تجاوز و اشغال عراق توسط امپریالیسم جهانی در خطر بلاواسطه می دید با هوشیاری سعی در ایجاد موانع و مشکلات قابل توجهی در برابر حمله احتمالی متجاوزان به خاک ایران و سرنگونی قهرآمیز دستگاه ستمگریش، کرد.

سیاست بلند مدت جمهوری اسلامی در خدمت حفظ نظام در کلیت خود دارای چند بُعد می باشد:

در حالیکه حکومت اسلامی با ناز و غمزه‌ی فراوان به مذاکرات بر سر انرژی هسته ای ادامه می دهد و در مجموع سعی در ایجاد فرصت زمانی برای دست یابی هرچه سریع تر به سلاح هسته ای است، از سوی دیگر تلاش گسترده ای را، برای ایجاد مشکلات جدی بر سر راه امپریالیسم آمریکا، صورت داده و تمرکز خود را بر ایجاد فشار بر نقاط حساس و کلیدی در منطقه افزوده تا از این طریق بتواند آمریکا و متحدانش را در خاورمیانه و عراق مشغول نگه داشته و آنان را از فکر تعرض به ایران باز دارد.

نیروهای متحد ایران در منطقه مانند حزب الله لبنان و نیروهای که به لحاظ تاکتیکی و تهاجم گسترده‌ی امپریالیسم هار آمریکا و آدمخوران حاکم بر اسرائیل، به کنار جمهوری اسلامی هل داده شده اند، همان قدر مورد حمایت رژیم اسلامی قرار گرفته اند که دیگر نیروهای که اصولاً نزدیکی‌ای با حاکمان ایران ندارند، اما در وضعیت فعلی غیر مستقیم می توانند در جهت منافع حکومت مورد استفاده قرار گیرند. از آن جمله می توان طالبان و یا نیروهای مقاومت عراق را نام برد.

راه کارهای دارو دسته‌ی حاکم بر ایران، بر سبک و سیاق امپریالیسم آمریکا و رژیم نژاد پرست اسرائیل بوده و از تجارب گذشته آنان بسیار آموخته است. از جمله:

سیاست ایجاد درگیری، بمب گذاری و ترور، سال هاست که از سوی امپریالیستها و صهیونیستها و در مقیاسی بسیار گسترده تر، در منطقه اجرا می شود؛ کشتارهای گسترده‌ی فلسطینیها، ترور شخصیت های سیاسی مخالف و حنا موافق امپریالیسم آمریکا (از مسمومیت خالد مشعل و یاسر عرفات، کشتار بنیان گذاران حماس، گرفته تا قتل حریری)؛

ربودن مخالفان سیاسی و انتقال آنان به

زندان های مخفی، شکنجه و

کشتار آنان؛ ایجاد سازمان و

تمام شرایط و موقعیت استثمار شونده‌گی او است، از طریق الغای مالکیت خصوصی بر وسایل تولید، منهدم سازد.

آگاهی طبقاتی پرولتاریا (یا آگاهی سوسیالیستی و دموکراتیک) در یک کلام عبارت است از آگاهی نسبت به منافع طبقاتی (منافع استراتژیک درازمدت) طبقه کارگر و رسالت آن در عصر کنونی. آگاهی سوسیالیستی و دموکراتیک مجموعه‌ی به هم پیوسته ای است از معرفت و شناخت همه جانبه‌ی کارگران از طبقه‌ی خود، از موقعیت و منافع طبقاتی خود، رسالت آن و از مناسبات آن با سایر طبقات؛ شناخت از قدرت حاکم، از ماهیت و عملکرد آن، از ضرورت سرنگونی قهرآمیز آن و از امر تصرف قدرت سیاسی تا نیل به سوسیالیسم و کمونیسم.

این آگاهی سوسیالیستی و دموکراتیک، در تلفیق فشرده با پراتیک و تجربه‌ی مبارزاتی طبقه‌ی کارگر (جنبش خود به خودی طبقه کارگر که مبتنی بر منافع خود به خودی بلاواسطه‌ی آن است) و از طریق کار سیاسی و تشکیلاتی کمونیستها در درون طبقه کارگر و شرکت کمونیستها در مبارزات و زنده‌گی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی پرولتاریا و کلیه توده های مردم، به میان کارگران برده می شود. یکی از وسایل مهم ارتقاء آگاهی طبقاتی کارگران و پرورش سیاسی آنان، تبلیغات سیاسی و دموکراتیک وسیع است که به صورت «افشاگری های همه جانبه‌ی سیاسی» از جانب مارکسیستها انجام می پذیرد. وظیفه‌ی افشاگریها این است که طبقه‌ی کارگر و توده های زحمتکش را نسبت به شرایط خود و سایر طبقات آگاه سازد. تبلیغات همه‌جانبه‌ی سیاسی به معنی واقعی آن تنها می تواند در جریان تجربه و پراتیک روزمره‌ی خود توده ها و شرکت کمونیستها «در تمام تظاهرات خود به خودی مبارزه‌ی طبقه کارگر و در تمام تصادماتی که کارگران به‌خاطر روزگار، روزمزد، شرایط کار و غیره با سرمایه داران پیدا می کنند» (۲) تحقق یابد.

۱- مارکس «خانواده مقدس»

۲- لنین «وظایف سوسیال دموکراتهای روس»

ج.ر. - تیر ۱۳۸۶

از خواست برخورداری از رفاه بیشتر، توزیع عادلانه ثروت‌های جامعه و غیره نمی رود. به عنوان مثال، نفع خود به خودی بلاواسطه‌ی کارگرانی که حقوقشان در سطح نازلی قرار دارد، کسب اضافه دستمزد به منظور مقابله با افزایش هزینه‌ی زندگی است. در این مورد، سیستم حاکم قادر است تا حدودی به این نوع مطالبات که اساساً حیاتش را مورد مخاطره قرار نمی دهد پاسخ مثبت دهد. به‌طورکلی، مبارزاتی که در چهارچوب منافع خود به خودی بلاواسطه صورت می پذیرد، فراتر از مبارزات رفرمیستی نمی رود. این نوع منافع همیشه تحت تأثیر ایدئولوژی حاکم قرار گرفته و هیچ گاه رژیم و سیستم حاکم را مورد سؤال قرار نمی دهد. به عبارت دیگر، مبارزه به‌خاطر مزد، بیمه اجتماعی، افزایش ساعات فراغت و ... در عین حال که به خودی خود منفی نیستند و حتی نقش قابل توجهی در پرورش و آموزش طبقه کارگر ایفاء می کنند، اما از آنجایی که سیستم بهره کشی سرمایه داری را از ریشه مورد سؤال قرار نمی دهند، به هیچ وجه نمی توانند هدف نهائی مبارزه‌ی پرولتاریا باشند.

بنابراین منافع خود به خودی بلاواسطه را نمی توان به معنی مارکسیستی و دقیق کلمه «منافع طبقاتی» ارزیابی نمود، زیرا مطالباتی که بر اساس آن مطرح می شوند در بهترین حالت در چهارچوب خواست های رفرمیستی و نه خواست انقلاب اجتماعی باقی می مانند.

منافع طبقاتی یا منافع استراتژیک دراز مدت طبقه کارگر از موقعیت عینی و خاص طبقه کارگر در ساخت اقتصادی جامعه سرمایه داری سرچشمه می گیرد. مارکس می گوید:

«مسئله بر سر این نیست که این یا آن پرولتر و یا تمام پرولتاریا چه هدفی را موقتاً برای خود تصور می کنند. مسئله بر سر این است که پرولتاریا چیست و از لحاظ تاریخی و به ناچار چه کاری را منطبق با موقعیتش خواهد کرد. هدف و عمل تاریخی پرولتاریا در موقعیت ویژه ای که دارد و در سازمان جامعه بورژوایی کنونی به‌طور روشن و محتومی برای او ترسیم شده است.» (۱)

منافع استراتژیک دراز مدت طبقه‌ی حاکم در این است که تسلط بر نیروی کار و فرمانروایی خود را ابدی سازد و منافع استراتژیک دراز مدت طبقه‌ی تحت سلطه، پرولتاریا، در این است که سیستم سلطه گرانه را نابود سازد. منافع طبقاتی پرولتاریا در این نهفته است که سیستم تولید سرمایه داری را که سرچشمه‌ی

در مقابل سوال " آیا بخش خصوصی از توده ها می ترسد یا از برخورد دولت؟" رئیس دانا اینگونه پاسخ می دهد: بخش خصوصی سوذجو است. می خواهد با انتقال سرمایه به جای امن، سود مطلوب را به دست آورد. وقتی دولت، چه راست چه دروغ، چه ریاکارانه، چه صادقانه می گوید می خواهم دزدان و غارتگران بیت المال را بگیرم، یک عده با تبلیغات وسیع در رسانه ها می گویند که امنیت سرمایه مختل شده و سرمایه فرار می کند. عقل سلیم می گوید یک مشتری در یک بازار امن و بدون دزد، راحت تر و بیشتر داد وستد می کند. پس می بینید که بخش خصوصی، اساساً امنیت را بر نمی تابد، چون در واقع محصول و فرزند و متحد اجتناب ناپذیر همان حالت است. همین دولت و همین بخش خصوصی وابسته و پیوسته به هم هستند." (همان جا)

لازم به یاد آوری است که وضعیت فعلی دولت احمدی نژاد تشابه بسیاری با دولت خاتمی و برنامه وی تحت عنوان " طرح ساماندهی اقتصادی" که در سال ۱۳۷۷ مطرح شد، دارد. در همان زمان نیز جریانات افراطی دوم خردادی و هاشمی رفسنجانی با بهره اندازی تبلیغاتی وسیع بر علیه " طرح ساماندهی اقتصادی"، خاتمی را مجبور به عقب نشینی کردند. در طرح یاد شده علاوه بر تاکیدات فراوان بر خصوصی سازی، اما نکاتی وجود داشت که در تضاد آشکار با شروط بانک جهانی و صندوق بین المللی پول بوده و قابل مقایسه با اهداف اصل ۴۴ نبود. برای مثال سر تیتز بخشی از این طرح را یاد آوری می کنیم:

"- تقدم عدالت اجتماعی- ایجاد اشتغال- پرداخت یارانه- تأمین معاش و حفظ قدرت خرید مردم-..." (۲)

امروز نیز در راس مدافعان طرح های نئولیبرالی همچنان خاندان های مافیائی هاشمی رفسنجانی، خامنه ای و کلان سرمایه دارانی قرار دارند که سرنوشت خود را با سرمایه بین المللی پیوند زده اند:

"رفسنجانی ضمن انتقاد از دولت و مجلس در رابطه با کم کاری در زمینه خصوصی سازی در چهارچوب اصل ۴۴ به نقل از خامنه ای گفت: انتظار ما از سیاست های کلی اصل ۴۴ ایجاد يك انقلاب اقتصادی بود....

وی افزود: رهبری دو هفته گذشته ما را دعوت کرده اند تا در خصوص سیاست های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی صحبت کنیم. ایشان در این جلسه نکات دردمندانه ای را بیان کردند که در این جا به توضیح آن نمی پردازم. اما نکاتی را برای

ایجاد موج گسترده ای از مقاومت در برابر تجاوز آشکار رژیم می گردد. عکس العمل رژیم هر چه بیشتر محدود کردن آزادی های مدنی و سیاسی و دستگیری رهبران این مخالفت ها بوده است. دستگیری فعالان کارگری که برای ایجاد تشکل های مستقل کارگری و خواسته های معیشتی آنان مبارزه می کنند، از اولین اقدامات بود. با وسیع شدن اعتراضات معلمان و دبیران هجوم رژیم به فعالان آنان نیز آغاز گردید. دستگیری فعالان دانشجویی و جنبش حق طلبانه زنان گام های بعدی رژیم بودند.

آغاز مذاکرات مستقیم آمریکا و جمهوری اسلامی در عراق و کنفرانس شرم النسیخ، نتایج قابل پیش بینی را برای حکومت اسلامی به بار نیاورد. سیاست های اقتصادی داخلی رژیم ایران مبتنی بر اصل ۴۴ قانون اساسی و شرایط مورد درخواست بانک جهانی برای سران رژیم، به ویژه جناح کلان سرمایه دار آن، به عنوان راه کاری مناسب برای جلب سرمایه های خارجی و نزدیکی هرچه بیشتر به اروپا و آمریکا ارزیابی می شد و امیدواری زیادی را در دل آنان زنده می کرد تا از این طریق، حسن نیت خود را به "جهان آزاد" ثابت کرده و این سوء تفاهم را از میان بردارند که یک رژیم اسلامی برای منافع آمریکا و اروپا تهدیدی جدی محسوب می گردد.

سیاست نئولیبرالی دیکته شده از سوی ولی فقیه در داخل کشور، با مقاومت سرمایه داران کوچک و متوسط که به واسطه ی حقیر بودن سرمایه های مالی شان، توانایی سهم بری از خصوصی سازی را ندارند روبهرو می گردد و نماینده گان این اقتدار در مجلس به بهانه ی گسترده گی آن، به مخالفت با این اصل می پردازند. فریبرز رئیس دانا در مصاحبه با روزنامه اعتماد در اشاره به اصل ۴۴ و حدود و ثغور آن می گوید:

" اما نکته یی که باید به آن اشاره کنم این است که اصل ۴۴ صراحت دارد که بخش دولتی شامل کلیه ی صنایع بزرگ، صنایع مادر، بازرگانی خارجی، معادن بزرگ، بانکداری، نیرو، پست و تلگراف و تلفن، حمل و نقل و راه ها است.

اما به رغم تمام این مسائل گفته می شود دولت نهم در اقتصاد دخالت زیادی دارد. "

(۱) در واقع این محدود سازی فعالیت های دولتی، با سیاست های اولیه و شعارهای انتخاباتی دولت نظامی احمدی نژاد هم در تضاد قرار می گیرد که ادعای مبارزه با فساد و نتایج سیاست های دو دولت قبلی را داشت:

تشکل های تروریستی که بسیاری از آنان بعد از کنترل شان خارج گشته اند (القاعده، حماس، انصارالاسلام...)، ایجاد اختلافات قومی در لبنان، فلسطین، کردستان عراق، یمن، سودان، سومالی، پاکستان و مسلح کردن طرفین درگیری؛ در حقیقت تنها نمونه های کوچکی از فعالیت های آمریکا و متحدانش در منطقه است. این نمونه ها مویذ آن است که حکومت سرمایه داری حاکم بر ایران برای انتخاب راه کار های مقابله با تجاوز احتمالی به فائزتی زیادی احتیاج نداشته است و همین گونه امتحان تاکتیکیها پس داده را به کار گرفته است.

علا رغم تمامی این راهکارها، رژیم اسلامی احساس خطر جدی می کند. سیاست بازی با زمان، به امید پایان یابی دوران ریاست جمهوری جورج بوش، نتایج دل خواه خود را نداده و منجر به تحریم گسترده ای از سوی آمریکا و متحدانش گشته است.

گسترش تحریم های اقتصادی و ایجاد کمبود های واقعی، موجب ضعف سیاست های پوپولیستی احمدی نژاد و دولت اش گشته و آسیب پذیری اقتصاد وابسته ی ایران را به نمایش گذاشته است.

رشد کمبود ها در جامعه، موجب دامن زدن به بحران اقتصادی و طبیعتاً گسترش مقاومت در برابر آن در داخل کشور شده است. احمدی نژاد که خود محصول سمت گیری حکومت به سوی برگزیدن سیاستی نظامی- جنگی بود، در اثر تحولات اخیر دچار اشکالات جدی در دینامیسم درونی دولت اش گشته است.

تاکتیک ساده ی پوپولیستی و شعار های رابین هودی به سرعت در برابر واقعیت تحریم های شورای امنیت و ایجاد اشکالات جدی بر سر معاملات ارزی بین المللی رنگ باخته و برنامه ی جلب توده های فقیر و متوسط جامعه از طریق نشان دادن دلارهای نفتی، برای حفظ حاکمیت سرمایه داران بزرگ و آقازاده ها، به عکس خود مبدل شده است.

هزینه ی هنگفت نظامی رژیم و آماده سازی اقتصاد تجاری فاسد به اقتصاد نظامی، برای مقابله با تجاوز احتمالی امپریالیسم آمریکا و گسترش تحریم های بین المللی، اولین قربانیان خود را طلب می کرد: کارگران و زحمت کشان ایران که در هر عزا و عروسی رژیم سر بریده می شوند، زیر گرفته شده و در کنار بی پناه ترین اقشار جامعه، کارگران افغانی، قربانی می شوند.

وسعت بحران اقتصادی جامعه حتی بخش های بالائی زحمت کشان مانند معلمان و دبیران را به کام خود می کشد و موجب

ارازل و اوباش اسلامی است و چشم اندازش به راه انداختن جهنم اسلامی و دریائی از خون مبارزان است.

تنها راه مقابله با این حکومت ضد بشری گسترش مقاومت توده ای و دفاع قاطعانه از مبارزان انقلابی در ایران است. رژیم اسلامی قبل از اقدام نظامی امپریالیست ها، تصمیم به تسویه حساب با دشمنان تعیین کننده اش کارگران، زحمتکشان، دانشجویان، زنان و مدافعین خواسته های ملی گرفته است. در برابر این سرکوب باید ایستاده گی کرد. دستگیری، زندانی کردن و کشتار پیشروان کارگری فعالان دانش جوئی و کمونیست ها، آب به آسیاب امپریالیسم جهانی ریختن است و در نهایت جاده را برای به قدرت رسیدن ارازل و اوباش شیک پوش آمریکایی آماده می سازد و یا باعث ادامه ی حیات ننگین سرمایه داران اسلامی می گردد.

مبارزه ی اصلی و تعیین کننده، در ایران صورت می گیرد. فعالان سیاسی در خارج از کشور مبارزان آزادی خواه و ضد امپریالیست ها به عنوان پشتیبانان این مبارزات می بایستی در صفی متحد در برابر خطر جنگ امپریالیست ها بر علیه ایران، تحریم مردم کشورمان و سرکوب داخلی رژیم اسلامی متحد شده و تمام تلاش خود را برای شکستن این موج فشار و سرکوب به کار گیرند.

امپریالیسم جهانی به سرکرده گی امپریالیسم آمریکا و صهیونیستهای اسرائیل آماده ی حمله ی نظامی به ایران می شوند و رژیم اسلامی برای ادامه ی حیات خود تصمیم به کشتار مخالفان داخلی گرفته است. تنها سلاح ما اتحاد و همبستگی مبارزاتی ما است برای دفاع از استقلال، آزادی، برقراری عدالت اجتماعی و سوسیالیسم..

مجید افسر- ۳۱ تیر ۱۳۸۶

(۱) فریبرز رئیس دانا در گفت و گو با اعتماد

(۲) متن طرح ساماندهی اقتصادی

(۳) ایلنا: رفسنجانی ضمن انتقاد از دولت و مجلس در رابطه با کم کاری در زمینه خصوصی سازی در چهارچوب اصل ۴۴ به نقل از خامنه ای گفت: انتظار ما از سیاست های کلی اصل ۴۴ ایجاد يك انقلاب اقتصادی بود.



تر، افزود.

رژیم اسلامی می داند که مقاومت محروم ترین اقشار جامعه، کارگران و زحمتکشان در شرایط استثنائی جنگی، می تواند به یک قیام عمومی تبدیل گردد که اپوزیسیون مبارز و انقلابی به همان اندازه می تواند از این تحولات اجتماعی بهره جوید که امپریالیست ها و جیره خوران آنان (سلطنت طلبان، روشنفکران خود فروخته، مجاهدین خلق، حزب دمکرات کردستان، کومه له عبدالله مهدی و فورمیست های مجیزگوئی از قماش گنجی، افشاری و سازگارا). به همین جهت به یورش گسترده ای به رهبران و فعالان کارگری دست زده و مانند را هزان آنان را از منازل خود و در روز روشن و در مقابل چشم مردم می رباید. منصور اسالو، محمود صالحی، بختیار رحیمی، مددی.. تنها بخش کوچکی از پیشروان کارگری و کارگران مبارز و آزادی خواهی هستند که در سیاه چال های اسلامی از تمام حقوق انسانی محرومند. دستگیری و اخراج فعالان معلمان و زنان و حمله ی گسترده و وسیع به دانشجویان، انتشار نشریات جعلی با نقشه قبلی برای زمینه چینی دستگیری فعالان دانش جوئی، ربودن دانش جویان مبارز و زندانی کردن آنان برای محروم کردن توده های دانش جو ار فعالانشان در شرایط بحرانی است.

یورش وسیع به مطبوعات، تعطیلی تشریفات دانش جوئی، زنان، روزنامه ها و رسانه های منتقد که با مجوز خود وزارت ارشاد اجازه فعالیت گرفته بودند، حکایت از تلاش سراسیمه ی رژیم برای خاموش کردن حنا کوچکترین مقاومت داخلی است.

صدور احکام امنیتی اعدام برای روزنامه نگاران و فعالین ملیت ها در همین راستا صورت می پذیرد.

محروم کردن جامعه از فعالین و مبارزان سیاسی در جهت سیاست نظامی گری و سرکوب فاشیستی انجام گرفته تا در شرایط بحرانی حمله نظامی و شرایط نا متعادل اجتماعی، توده ها و جنبش های توده ای ضعیف گشته و آسان تر سرکوب گردند.

هجوم خشن و وحشیانه به زنان به بهانه ی عدم رعایت حجاب اسلامی و مبارزه با "ارازل و اوباش" و وسعت بخشیدن آگاهانه به دامنه ی سرکوب ها تا اعدام دسته جمعی افرادی که احتمالاً در یک شرایطی مشابه سال ۱۳۳۲ می توانند به "شعبان بی مخ های" آمریکا بدل شوند، نشان از وحشت بی پایان حکومت از فرو پاشی نظامی را دارد که بنیادش بر سرکوب و کشتار استوار است و خود از به وجود آورنده گان دسته های فشار

اطلاع عرض می کنم که در نوع خود جالب است، تا ملت ما بدانند رهبرشان چه می خواهد. مقام معظم رهبری فرمودند انتظار ما از سیاست های کلی اصل ۴۴ ایجاد يك انقلاب اقتصادی بود. ایشان درست همان امیدی که ما داشتیم را به زبان آوردند. وی با اشاره به این که عملیات اجرای این امر در تاریخ جمهوری اسلامی ایران در نوع خود جالب و طنزگونه است، گفت: در اوایل انقلاب، دو جریان رادیکال و محافظه کار در کشور وجود داشت. اکثریت مجلس اول را نیز طرفداران رادیکال ها تشکیل می دادند. در آن زمان بحث های مربوط به اصل ۴۴ قانون اساسی این گونه بود که جریان رادیکال که به گرایش چپ متمایل بود، به سمت صدر اصل ۴۴ می رود. اما شورای نگهبان به سمت ذیل این اصل گرایش داشت که این امر در نهایت به تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام منجر شد. " (۳)

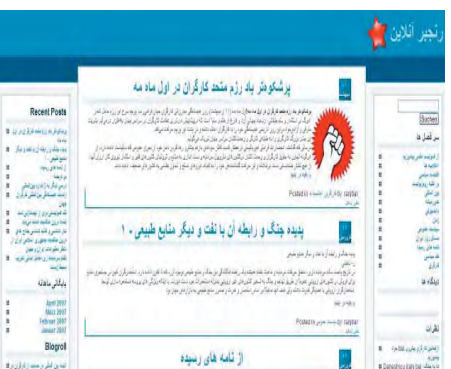
سهمیه بندی پر عجله بنزین و برداشتن پاراننه آن در راستای کنترل انرژی و ذخیره آن برای روز مبادا صورت گرفت و در عین حال با یک تیر دو نشان را هدف قرار داد: در وهله ی اول با این کار یکی از اصول اصل ۴۴ خصوصی سازی به اجرا در آمده و در عین حال یکی از شروط عمده ی بانک جهانی را عملی ساخت و از سوی دیگر گامی تعیین کننده در جهت آماده سازی جامعه و اقتصاد برای آغاز یک فصل جدید کمبود و فشار را به نمایش گذاشت.

مخالفت توده ها با سهمیه بندی، به حق و دفاع از حق حیات میلیون ها انسان بی چیز بود که تنها ممر درآمد خود را از طریق سهمیه بندی بنزین از دست می دادند. تصمیم دولت مبنی بر سهمیه بندی بنزین متعاقب تصمیم دولت آمریکا مبنی بر محدودیت و توقف صادرات بنزین به عنوان گام بعدی تنگ تر کردن حلقه محاصره صورت گرفت و با آگاهی کامل از اهمیت انرژی فسیلی اعم از گاز و برق در یک شرایط دشوار بود.

با توجه به مقاومت های داخلی، احتمال اجرای واقعی این اصل در گرو وضعیت سیاسی- نظامی ایران و رابطه ی ایران با اروپا و آمریکا خواهد ماند. پافشاری آمریکا و اسرائیل بر تغییر رژیم ایران، پس از اولین دور مذاکرات مستقیم ایران و آمریکا در بغداد و مذاکرات غیرمستقیم در شرم الشیخ، دیگر برای رژیم ایران مسجل ساخت که احتمال سازش در کوتاه مدت ناممکن گشته و بر همین اساس بر سرعت آماده گی در برابر حمله ی احتمالی و محاصره ی گسترده

از صفحات حزب رنجبران ایران دیدن کنید و نظرات خود را با ما در میان بگذارید

دریای خون !



استثمارگران و ستمگران جز با ایجاد وحشت و هراس و توسل به ترور و کشتار مردم قادر به حفظ حاکمیت خود نیستند.

از بین بردن اعدام و سنگسار، پایان بخشیدن به شکنجه و زندان - که گویا در ایران در حال گسترش و ساختمان زندانهای جدیدی هستند !- تنها و تنها با زدن ریشه‌ی فساد که همانا مالکیت

خصوصی بروسایل تولید و مبادله، پایان دادن به استثمار فرد

از فرد و ایجاد جامعه‌ای آزاد است که در آن حاکم و محکومی

نباشد - یعنی سوسیالیسم و کمونیسم - ممکن خواهد شد. و تا

رسیدن به این جهان زیبای فردا، نه بوشها از خون ریزی خسته

خواهند شد و نه احمدی نژادها ! پایان دادن به

موجودیت جامعه‌ی طبقاتی و مردسالاری نیز، جز از طریق اتحاد کارگران و زحمت کشان و تحت هدایت حزب پیشرو آنها - حزب کمونیست واحد و سراسری - ممکن نیست.

پس برای تحقق چنین وحدتهائی باید تلاشمان را دوچندان کنیم. در غیر این صورت، با تفرقه و پراکنده‌گی مردم و پیش روان‌شان در جوامع جهانی، درب اعدام و کشتار پراشنه‌ی سابق خواهد چرخید و خون بی‌گناهان باز هم ریخته خواهد شد.

برای نجات جان کلیه‌ی محکومین به اعدام، متحداً به اعتراض برخیزیم !

رژیم جمهوری اسلامی ایران از طریق خون‌ریزی قصد دارد تا سرتاسر ایران را به دریائی از خون مخالفانش، تبدیل نماید.

به عدنان حسن پور روزنامه نگار مریوانی، بعد از گذشت ۶ ماه از دستگیری اش، اتهام اقدام علیه امنیت ملی زده می شود و حکم اعدام برای او صادر می‌گردد. هیوا بوتیمار، فعال حقوق بشر و

محیط زیست، به اتهام رابطه با احزاب اپوزیسیون حکم اعدام می‌گیرد. در ماه گذشته ۱۳۴ نفر، در هفته‌ی گذشته ۱۲ نفر و امروز ۴ نفر اعدام شدند.

گویی قرار است رژیم به تلاطمات دریای خونی که از کشتن مخالفانش در ایران ایجاد کرده است، چنان بیافزاید که نهایتاً کشتی شکسته‌اش در آن غرق شده و مردم ایران و جهان از لوٹ وجودش، در امان بمانند.

هر فعالیت ضد رژیمی به بهانه‌ی اقدام علیه امنیت ملی و گناه کبیره‌ی "ارتباط با احزاب اپوزیسیون" مهر "اعدام بایدگردد!" می‌گیرد.

لذا این اتهامات بنیاد بی اساس اند. اعدام کردن عملی تروریستی است به قصد ایجاد هراس در صفوف کارگران و زحمت کشان و جلوگیری از جنبش رو به گسترش آنها در روبیدن رژیم جمهوری اسلامی ایران. وگرنه به فرض درست بودن ادعای رژیم، وقتی که این متهمان در سیاهچالهای رژیم شکنجه می شوند و دیگر کاری از دستشان ساخته نیست، پس خون ریزی چه معنائی جز ایجاد ترس و وحشت در میان مردم دارد؟!

تاریخ حاکمیت پادشاهان و رژیم جمهوری اسلامی ایران و تاریخ چند هزارساله‌ی جامعه‌ی طبقاتی در جهان نشان داده‌است که



حضور و توسعه یک بدیل اقتصادی - اجتماعی در آمریکای لاتین (بخش دوم)

عموما در دست خارجیان بودند. در دو سال گذشته، دولت موفق شده تا اندازه‌ی قابل توجهی سرمایه‌گذاری در نفت و نزنوئلا را تنوع بخشیده و با افزایش تعداد سرمایه‌گذاران خارجی، صنایع هیدرو کربور را افزایش دهد. در واقع چاوز و دولت ملی قصد دارند که با توسعه‌ی پروسه‌ی تنوع در صنایع نفت و هیدروکربور از یک سو وابسته‌گی و نزنوئلا را به‌ویژه در حیطة فروش نفت به آمریکا کمتر ساخته و از سوی دیگر درآمدهای نفتی را (برخلاف گذشته) در خدمت توسعه‌ی رفاه مردم بگذارند.

گذاشتن سرمایه‌گذاری‌های مشارکتی که در دهه‌ی ۱۹۹۰ توسط شرکت‌های فراملی آمریکایی در جوّ هیاهوهای قرار داد "نفتا" و جهانی کردنها بر مردم و نزنوئلا اعمال گشته بودند، راه را برای ملی کردن صنایع نفت در نزنوئلا آماده ساخت. در سال ۲۰۰۵ ، مقامات مربوطه با اتخاذ محدودیت‌های بیشتر برای سرمایه‌گذاری‌های مشترک، از جمله امتناع از اعطای امتیازاتی که نمی‌توانند به پروسه‌ی برنامه‌های رفاهی و اصلاحات کمک کنند، شرکت‌های دولتی را جانشین شرکت‌های خصوصی نمودند که

اداره‌ی امور نفت و صنعت هیدرو کربورها در خدمت رفاه پس از کودتای نافرجام آمریکایی و بازگشت چاوز به مقر ریاست جمهوری در آوریل ۲۰۰۲ ، مقامات دولت ملی نقش فعال تری در امور نفت ایفاء کرده و خود را جانشین خود مختاری سنتی هیئت مدیره شرکت نفت که عمدتاً تحت کنترل کمپانی‌های فراملی خارجی (اکثراً آمریکایی) بود ، نمودند. در سالهای ۲۰۰۳ و ۲۰۰۴ ، دولت چاوز دست به مذاکرات جدیدی با شرکت‌های خارجی زد. دولت ملی با اعمال مقررات جدید، افزایش امتیازها برای دولت ، کنار

تبار شناسی و کالبد شکافی جناح نومحافظه کاران حاکم در رژیم بوش

آرایی در سطح جهانی، به تبار شناسی و کالبد شکافی نومحافظه کاران(نئوکانه‌ها) که پدیده‌ی جدیدی در تاریخ صد ساله‌ی نظام جهانی سرمایه و امپریالیسم آمریکا هستند، می‌پردازیم. اوضاع متحول کنونی برای اولین بار در دوره‌ی بعد از پایان " جنگ سرد" (از ۱۹۹۱ تا کنون)، مردم جهان را شاهد بروز و چالش دو " ابر قدرت" متخاصم کرده است. این دو ابر قدرت عبارتند از: ابر قدرت افکار عمومی جهانی و ابر قدرت آمریکا در رأس نظام جهانی سرمایه.

قرار گرفته اند)، به عنوان " بزرگترین فاجعه قرن بیست و یکم" اعلام شده است. مضافاً این جنگ که توسط نومحافظه کاران درون حاکمیت نظام جهانی و رژیم بوش، طراحی و پیاده گشته است، فاز جدیدی در تاریخ حرکت و عملکرد نظام جهانی سرمایه (امپریالیسم) به وجود آورده و نتیجتاً تحولات بزرگی را در صف آرایی نیروهای سیاسی و دولتی در سطح جهان، از جمله در داخل خود هیئت حاکمه‌ی آمریکا، باعث گشته است. در این نوشته بعد از اشاره‌ای گذرا به صف

در آمد سحرگاه ۲۰ مارس ۲۰۰۳، پس از آن که تلاش‌های نمایندگان آمریکا و انگلیس در متقاعد کردن شورای امنیت سازمان ملل در حمله نظامی به عراق بی نتیجه ماند، رژیم بوش جنگ خانمان‌سوزی را برای فتح عراق در ابعاد گسترده‌ای آغاز کرد. این جنگ که نزدیک به چهار سال و نیم از آغاز آن می‌گذرد، از طرف بخش قابل توجهی از مفسران و مورخان (که در کنار کارزار راستین بشریت علیه این پدیده‌ی خطرناک

توطئه‌های امپریالیستی - صهیونیستی در خاورمیانه

در زیر چند ترجمه از وضعیت فلسطین و عراق می‌آوریم که نشان می‌دهند توطئه‌های سازمان یافته‌ی خطرناکی در جریان هستند و مردم این منطقه باید برهشیاری خود افزوده و مبارزه علیه دخالت گری امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم اسرائیل را با دقتی تمام ادامه بدهند.

چه چیزی واقعا در غزه و ساحل غربی روی داده است؟

۲۶ ژوئن ۲۰۰۷ دایتون و ژاکوب والاس، سرکنسول آمریکا می‌دهند. تا به حال چندین دیدار بین رئیس یکشنبه ۲۴ ژوئن باخیر شدیم که کیت در اورشلیم به "پلیس امنیتی" فلسطین دستور جمهور عباس و فرستاده‌گان آمریکائی و

با نشانیهای زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخواهید :

آدرس پستی حزب رنجبران ایران:

Ranjbar
P.O.Box 5910
Washigton DC
20016
U.S.A

آدرس پست الکترونیکی نشریه رنجبر :

ranjbar@ranjbaran.org

آدرس پست الکترونیکی حزب رنجبران ایران :

ranjbaran@ranjbaran.org

آدرس عُرْفه حزب در اینترنت:

www.ranjbaran.org